

﴿۷۵﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۵﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي ۚ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿۷۶﴾ فَانطَلَقَا ۚ حَتَّىٰ إِذَا آتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ ﴿۷۷﴾ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۷۷﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۷۸﴾ أَمَّا السَّفِينَةُ ۖ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۷۹﴾ وَأَمَّا الْعُلَمَاءُ ۖ فَكَانَ أَبُوهُمَا مُؤْمِنِينَ فَأَخْبَيْنَاهُمَا لِطَغْيَانَا وَكُفْرًا ﴿۸۰﴾ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِيَهُمَا لِهَيْبَتِنَا مِنْهُ خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا ﴿۸۱﴾ وَأَمَّا الْجِدَارُ ۖ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ۚ وَمَا فَعَلْتُهُ ۖ عَنْ أَمْرِ رَبِّي ۚ ﴿۸۲﴾ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۸۲﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ ۚ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۸۳﴾

(خضر) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز همراه من، قادر به صبر و تحمل نخواهی بود؟» ۷۵ (موسی) گفت: «اگر پس از این، درباره‌ی چیزی از تو سؤال کردم، (دیگر) با من همراهی مکن؛ (زیرا) واقعاً از (ادامه‌ی همراهی) من عذر داری.» ۷۶ باز ره‌سپار شدند. پس نزد اهالی شهری رسیدند که از آنان غذا خواستند، و آنان از میهمان کردن آن دو خودداری کردند. (با این حال، آن دو) در آن شهر دیواری یافتند که در شرف فروریختن بود، و (خضر) آن را (به‌خوبی تعمیر کرد و) برپا داشت، (در آن هنگام، موسی) گفت: «اگر می‌خواستی، حتماً برای این (کار) مزدی می‌گرفتی!» ۷۷ (خضر) گفت: «این، (زمان) جدایی میان من و توست؛ به‌زودی تو را از حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم کرد؛ ۷۸ اما آن کشتی، برای بینوایانی بود که (برای گذران زندگی)، در دریا کار می‌کردند (و زندگی‌شان به وسیله‌ی آن می‌گذشت):

در حالی که پیش رویشان، پادشاهی بود که هر کشتی (سامی) را غاصبانه می‌گرفت. بدین علت خواستم آن را معیوب کنم (تا آنان کشتی خود را از دست ندهند)؛ ۷۹ اما آن نوجوان، پدر و مادرش مؤمن بودند. پس ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر بکشاند؛ ۸۰ بدین جهت خواستیم که پروردگار آن دو، به جای او، (فرزندی) پاک‌نهادتر و مهربان‌تر از او، به آنان بدهد؛ ۸۱ اما آن دیوار، برای دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی برایشان وجود داشت، و پدرشان، مردی صالح بود. بدین جهت، پروردگارت خواست که آن دو به سنّ رشد و جوانی‌شان برسند و گنج خود را بیرون آورند. (آری، آنچه کردم)، به سبب لطف و رحمتی از سوی پروردگارت (بر بندگان)ش بود، و من آن کار را با رأی و نظر خودم نکردم. این بود حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی.» ۸۲ از تو در باره‌ی ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: به‌زودی از (سرگذشت) او، داستانی را برایتان خواهم خواند. ۸۳

می‌داند، و کسی که می‌پندارد با عمل به شریعت نمی‌توان به طریقت رسید، شریعت را درست نشناخته و بدان عمل نکرده است (تعلیقه‌ی امام خمینی بر فصوص، فص ایوبی، ص ۲۰۱).

خداوند می‌فرماید: «و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [قرآن]، برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد.» (مائده/۶۶). بر اساس ظاهر این آیه، اگر اهل کتاب و صاحبان هر شریعتی، در زمان صحت، سلامت و اعتبار آن شریعت، به آنچه از سوی آسمان بر آنها نازل شده است (مفاهیم وحیانی)، عمل کنند، هم روزی‌های آسمانی نصیب‌شان می‌شود و هم روزی‌های زمینی؛ هم طریقت نصیب‌شان می‌شود و هم حقیقت. پس نیل به باطن، تنها یک راه دارد، و آن، عمل به شریعت است (بنیان مرصوص، صص ۸۱-۸۲).

دل پاک؛ در گرو عبودیت خداوند

برخی گمان می‌کنند که صرف پاک‌دل بودن کافی‌ست و عمل به احکام شریعت، دیگر زیاده است؛ اما باید بدانند که اگر در مقام نبوت و در جایگاه کلیم‌الله هم باشند، لازم است به شریعت حق و مقبول خداوند پای‌بند باشند و در مسیر آن گام بردارند. خداوند نیز حجت را بر همه تمام کرده و تنها راه دست یافتن به یقین را عبودیت خود برشمرده و به سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خویش دستور داده است. این‌که بعضی پنداشته‌اند که آیه‌ی شریف بر این دلالت می‌کند که عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همین‌که انسان یقین پیدا کرد، نماز و روزه دیگر واجب نیست، پندار و رأی فاسد است؛ برای این‌که اگر مقصود از یقین، یقین معمول باشد، از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می‌آید، و رسول خدا ﷺ نیز در هر حال آن را داشته، و آیه‌ی شریف که خطابش به شخص رسول اکرم ﷺ است، می‌فرماید که عبادت کن تا یقین برایت بیاید. پرسش این است که چطور رسول خدا ﷺ یقین نداشته؛ با این‌که آیات بسیاری از کتاب خدا، او را از موقنان و همواره بر بصیرت و بر بینه‌ای از پروردگارش، و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است؟ (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۲۸۹).

عبودیت خداوند و حرکت در مسیر شریعت، مانند نرده‌بام عمل می‌کند که تا زمانی که انسان بر آن تکیه دارد، می‌تواند رو به بالا حرکت کند؛ اما به مجرد این‌که نرده‌بام را کنار گذارد، در مسیر سقوط قرار می‌گیرد. /ب

۷۵ - ۷۷. توجیه شرعی اعتراض موسی به خضر ایشیلا

آیا اعتراض موسی به افعال خضر ایشیلا، برخلاف قولی که برای رعایت صبر در برابر کارهای او داده بود، مخالف عصمت نبوی‌ست؟

اختلاف در حوزه‌ی عمل

بیشتر گفته شد که حوزه‌ی عمل موسی و خضر، یکسان نبود، و هر یک، در حوزه‌ی خود، درست عمل می‌کرد. موسی، در ساحت شریعت وظیفه داشت و صدالبته که هرگونه انحراف در این ساحت را برمی‌تافت؛ خضر نیز مأمور ساحت تکوین بود. پس وجود اختلاف در مواضع آن دو، ناشی از اختلاف در زمینه و بستر وظایفشان است. از حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ایشیلا نیز این نکته استفاده می‌شود که قلمرو مأموریت این دو بزرگوار، با یکدیگر متفاوت بود، و هر یک در کار خود از دیگری آگاهی بیشتری داشت (مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۴۸۰).

پس موسی از این نظر حق داشت که ناراحت شود؛ چراکه می‌دید در این سه حادثه تقریباً بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است؛ در حادثه‌ی یکم، مصونیت اموال مردم؛ در حادثه‌ی دوم، مصونیت جان مردم؛ و در حادثه‌ی سوم، مسائل حقوقی. بنابراین تعجبی ندارد که آن‌قدر ناراحت شود که پیمان مؤکد خویش با آن عالم بزرگ را فراموش کند. البته همین‌که از باطن امر آگاه شد، آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد. این بیانگر آن است که اطلاع نداشتن از باطن روی‌دادها چه اندازه نگران‌کننده است (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۱). در حدیثی از امیرالمؤمنین علی ایشیلا آمده است: «مردم، دشمن آن‌اند که نمی‌دانند.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۳). بنابراین هر قدر آگاهی انسان افزایش یابد، برخوردش با مسائل منطقی‌تر خواهد شد. به تعبیر دیگر، زیربنای صبر، آگاهی‌ست.

نسبت شریعت، طریقت و حقیقت

برخی، در جریان یک حرکت افراطی، شریعت، و بعضی دیگر، طریقت را نفی می‌کنند؛ غافل از این‌که حرکت کمال‌یافته این است که شریعت را در خدمت طریقت قرار دهیم و هر دو را در خدمت حقیقت بدانیم و در مسیر طولی خود، بین این سه امر جدایی نیندازیم و در هیچ مرحله‌ای آن‌ها را از همدیگر جدا نکنیم. عده‌ای گمان می‌کنند که اگر اهل طریقت باشند، نباید خود را با شریعت و احکام دین و ظواهر شرعی مشغول کنند؛ در حالی که آن‌هایی که فکر می‌کنند بدون شریعت می‌توانند به مقصد برسند، هیچ دلیل و شاهدی ندارند؛ زیرا خداوند که راه‌نماست، تنها راه صحیح را عمل به شریعت



اِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْاَرْضِ وَاٰتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَاتَّبَعَ سَبَبًا
 حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ
 وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا الْقَوْمِ اِنَّا اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْحَدِيدَ وَاِنَّا لَتَّخِذُ
 فِيهِمْ حُسْبًا ﴿٨٥﴾ قَالَ اٰمَآءُنْ ظَلَمْنَا فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلَىٰ رَبِّهِ
 فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا ﴿٨٦﴾ وَاٰمَآءُنْ ءَا مَن وَعَمِلْ صٰلِحًا فَلَهُ جَزَآءٌ
 الْحُسْنٰى وَسَنَقُوْلُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٧﴾ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٨﴾ حَتَّىٰ
 اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ
 دُوْنِهَآ سَبَبًا ﴿٨٩﴾ كَذٰلِكَ وَقَدْ اَحْطٰنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩٠﴾ ثُمَّ اتَّبَعَ
 سَبَبًا ﴿٩١﴾ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا قَوْمًا
 لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ﴿٩٢﴾ قَالُوْا يَا الْقَوْمِ اِنَّا نَاجُوْجٌ وَمَآجِجٌ
 مُّفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا
 وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٣﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيْهِ رَبِّيْ خَيْرٌ فَاَعْيِنُوْنِيْ بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ
 بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٤﴾ ءَاتُوْنِيْ زُبْرَ الْحَدِيْدِ حَتَّىٰ اِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ
 الصَّدَفَيْنِ قَالَ اَنْفُخُوْا حَتَّىٰ اِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُوْنِيْ اُفْرَغْ عَلَيْهِ
 قَطْرًا ﴿٩٥﴾ فَمَا اسْطَاعُوْا اَنْ يُّظْهَرُوْهُ وَمَا اسْتَطَاعُوْا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٦﴾

ما در زمین، نیرو و قدرت در اختیارش
 گذاشتیم، و از هر چیزی، وسیله‌ای (برای
 رسیدن به اهدافش) به او دادیم. ۸۴ (او
 خواست به سرزمین‌های غربی برود). پس
 به وسیله‌ای رسید (که با آن به سوی مغرب
 حرکت کند). ۸۵ پس هنگامی که به محل
 غروب خورشید (در کنار ساحل دریا) رسید، آن
 را به گونه‌ای یافت که (گویی) در چشمه‌ای
 تیره و گل‌آلود غروب می‌کند؛ و نزد آن، قومی
 را یافت. گفتیم: «ای ذوالقرنین، (از این دو
 راه، یعنی) یا عذاب کردن آنان، یا گرفتن (راه و
 روش) نیکویی در میان‌شان (کدام را انتخاب
 می‌کنی؟)» ۸۶ گفت: «اما کسی که ستم کند،
 به زودی عذابش می‌کنیم. آنگاه نزد پروردگارش
 بازگردانده می‌شود و (خدا) او را با عذابی
 سخت و بی‌مانند، عذاب خواهد کرد؛ ۸۷ اما
 کسی که ایمان آورد و کار(های) شایسته بکند،
 بهترین پاداش را خواهد داشت، و به زودی از
 فرامین خود، چیزهایی آسان به او خواهیم
 گفت.» ۸۸ سپس به وسیله‌ای رسید (که با آن

به سوی مشرق حرکت کند). ۸۹ پس هنگامی که به محل طلوع خورشید رسید، آن را چنین یافت که بر جمعیتی طلوع
 می‌کرد که برایشان در برابر خورشید، هیچ پوششی (از مسکن و لباس) قرار نداده بودیم. ۹۰ (آری، حکایت او) چنین
 بود و بی‌شک ما از آنچه نزد او بود، کاملاً آگاهی داشتیم. ۹۱ پس از آن، به وسیله‌ای (دیگر) رسید (و با آن به سیرش
 ادامه داد). ۹۲ پس هنگامی که به میان دو کوه رسید، در نزدیکی آن، جمعیتی را یافت که تقریباً هیچ سخنی را
 نمی‌فهمیدند. ۹۳ گفتند: «ای ذوالقرنین، بأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می‌کنند. از این رو آیا (راضی هستی
 که) برای تو مزدی قرار دهیم به شرط این‌که میان ما و آنان سدی بسازی؟» ۹۴ گفت: «اموری که پروردگارم مرا در
 مورد آن‌ها توانا کرده، (از مزد شما) بهتر است؛ بنابراین، با نیرویی (شامل مردان کاری و وسایل مورد نیاز)، به من کمک
 کنید تا سدی محکم میان شما و آنان بسازم؛ ۹۵ برایم قطعات (بزرگ) آهن بیاورید.» پس هنگامی که میان آن دو کوه
 را (انباشت و) هم‌سطح کرد، گفت: «(آتشی بی‌فروزی و در آن) بدمید.» پس هنگامی که آن (قطعات آهن) را (مانند)
 آتش، (گداخته) کرد، گفت: «مس مذاب برایم بیاورید تا روی آن بریزم.» ۹۶ (بدین ترتیب، سد را ساختند، و در نتیجه،
 اقوام وحشی،) نه می‌توانستند از آن بالا روند و نه می‌توانستند سوراخش کنند. ۹۷

۸۳ - ۹۸. ذوالقرنین کیست؟

در مورد این که ذوالقرنین چه کسی است، نظریات متعددی هست؛ لکن نظریه‌ای که به حق و واقع نزدیک است و مدارکی نیز دال بر صحت آن وجود دارد، ذوالقرنین را همان کورش کبیر، پادشاه هخامنشی، می‌داند. در روایات متعدد داریم که ذوالقرنین، پیامبر نبود؛ بلکه بنده‌ی صالح خداوند بود (نورالثقلین، ج ۳، صص ۲۹۴-۲۹۵). از علی بن ابی‌طالب (ع) روایت شده است که او بنده‌ی صالح و محبوب و دوستدار خداوند بود و مردم را به تقوی امر می‌کرد. مردم، شمشیری به یک قسمت سرش زدند، و او برای مدتی از میان ایشان غایب شد. سپس بازگشت و مردم را به طرف خداوند دعوت کرد. این بار به قسمت دیگر سرش شمشیر زدند. از این رو ذوالقرنین نامیده شد. سپس حضرت فرمود: «در میان شما نیز مانند او (یعنی خود حضرت) هست.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۱۹).

برخی صفات ذوالقرنین، عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، ایمان به خدا و معاد، عدالت، یاری مظلومان و دشمنی با ظالمان، گرایش نداشتن به مال دنیا و ... ذکر شده است.

سفرهای ذوالقرنین

ذوالقرنین، سه لشکرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق، و سرانجام به منطقه‌ای که در آنجا یک تنگه‌ی کوهستانی وجود داشته است. او در هر یک از این سفرها، با اقوامی برخورد کرد.

سفر یکم: ذوالقرنین در این سفر خود، به غروبگاه آفتاب رسید. در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریای تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود (همه‌ی مسافران دریا و ساحل‌نشینان، چنین احساسی را در باره‌ی خورشید دارند که در دریا غروب می‌کند؛ یا از دریا سر بر می‌آورد). در آنجا، گروهی از انسان‌ها را یافت که مجموعه‌ای از انسان‌های نیک و بد بودند. خداوند از ذوالقرنین پرسید: «آیا می‌خواهی آن‌ها را مجازات کنی، یا به روش نیکو (تفکیک ستمگران از مؤمنان و عذاب ستمگران و آسان گرفتن به مؤمنان) در میان آنان رفتار می‌کنی؟» ذوالقرنین گفت: «کسانی را که ستم کرده‌اند، مجازات خواهیم کرد. سپس آنان به سوی پروردگارشان باز می‌گردند و خداوند، آنان را عذاب شدیدی خواهد کرد. این ظالمان و ستمگران، هم مجازات این دنیا را می‌چشند و هم عذاب آخرت را. اما کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند، پاداش نیکو خواهد داشت و ما فرمان آسانی به او خواهیم داد. هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد، هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذاشت، و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت.»

گویا هدف ذوالقرنین از این بیان، اشاره به این است که

مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد: کسانی که تسلیم این برنامه‌ی سازنده‌ی الهی می‌شوند و پاداش نیک می‌گیرند و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی می‌کنند؛ و کسانی که در برابر این دعوت موضع خصمانه می‌گیرند و به شرک و ظلم و فساد ادامه می‌دهند و مجازات می‌شوند.

سفر دوم: در سفر دوم، ذوالقرنین از اسباب و وسایلی که در اختیار داشت، بهره گرفت و همچنان به راه خود ادامه داد تا به خاستگاه خورشید رسید. در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که خداوند برای آنان پوششی جز آفتاب خداوند قرار نداده است. این جمعیت، در مرحله‌ای بسیار پایین از زندگی انسانی بودند؛ تا آنجا که برهنه زندگی می‌کردند، یا پوشش بسیار کمی داشتند که بدن آن‌ها را از آفتاب می‌پوشانید.

سفر سوم: در سفر سوم نیز ذوالقرنین از اسباب مهمی که در اختیار داشت، بهره گرفت و به راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید. در آنجا، گروهی غیر از آن دو گروه سابق یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. در این هنگام، آن جمعیت که از ناحیه‌ی دشمنان خونخوار و سرسختی به نام یاجوج و ماجوج در عذاب بودند، از او کمک خواستند و گفتند که یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند؛ آیا ممکن است ما هزینه‌ای (دستمزد) در اختیار تو بگذاریم که میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ ذوالقرنین به آن‌ها چنین پاسخ داد که مرا با نیرویی (نیروی انسانی) یاری کنی تا سد نیرومندی میان شما و این دو قوم مفسد ایجاد کنم. سپس از ایشان آهن خواست، و گفت دم‌های آهنگری را بالای سد نصب کنند تا آهن‌های داخل سد را گرم کنند، و سرب ذوب‌شده را در لابه‌لای آن بریزند تا نه بشود از آن بالا رفت و نه بشود سوراخ کرد. سپس ذوالقرنین تمام این اقدامات را رحمت خدا خواند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، صص ۵۰۵).

از داستان ذوالقرنین می‌توان این نکات را استخراج کرد:

- ۱- در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد؛
- ۲- هیچ حکومتی نمی‌تواند بدون تشویق خادمان، و مجازات و کیفر خطاکاران به پیروزی برسد؛
- ۳- تکلیف شاق و فراتر از طاقت، هرگز مناسب یک حکومت عدل الهی نیست؛
- ۴- یک حکومت فراگیر نمی‌تواند در قبال تفاوت و تنوع زندگی مردم و اوضاع مختلف آن‌ها بی‌اعتنا باشد؛
- ۵- امنیت، نخستین و مهم‌ترین شرط یک زندگی سالم اجتماعی است؛
- ۶- صاحبان اصلی درد باید در رفع درد خود پیش‌قدم باشند (تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۵۳۷-۵۴۱). / ب



لن

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ آلِهَاتِنَا أَتَدْعُونَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْفَعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَّا ﴿١٠٥﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ الَّذِينَ جَاهَنَتْ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آلِهَتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِثْلَ مَدَدِ الْكَلِمَاتِ لَرَبِّي لَنفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَفْدَكَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

گفت: «این (سد)، رحمتی از جانب پروردگار من (بر مردم) است، و هنگامی که وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن را با خاک یکسان می‌کند، و وعده‌ی پروردگار من، قطعی‌ست و حتماً محقق خواهد شد.» ۹۸ در آن روز، برخی از آنان را (چنان) رها می‌کنیم که (از شدت ترس، با اضطراب)، در (میان) بعضی دیگر موج می‌زنند، و در صور دمیده می‌شود، و پس از آن بی‌گمان آنان را جمع می‌کنیم. ۹۹ و قطعاً در آن روز، دوزخ را برای کافران آشکار می‌کنیم؛ ۱۰۰ همان‌ها که دیدگان‌شان، در پرده‌ای (ضخیم از غفلت) از یاد من قرار داشت و نمی‌توانستند سخن حق را بشنوند. ۱۰۱ آیا کافران پنداشته‌اند که (می‌توانند) بندگانم را، به جای من، سرپرستانی (برای یاری و دفع عذاب از خود) انتخاب کنند؟ ما دوزخ را وسیله‌ی پذیرایی برای کافران آماده کرده‌ایم. ۱۰۲ بگو: آیا شما را از زبان‌کارترین مردم از نظر رفتار و کردار آگاه کنم؟

۱۰۳ هم‌آنان که تلاش‌شان در زندگی دنیا بر باد رفته است، و با این حال می‌پندارند که به شایستگی عمل می‌کنند. ۱۰۴ آنان، کسانی هستند که آیات پروردگارشان و روبه‌رو شدن با او را (در قیامت) انکار کردند؛ به همین جهت، کارهای (خوب) آنان نابود شد، و روز قیامت، هیچ ارزشی برایشان قائل نخواهیم شد. ۱۰۵ (آری؛ حقیقت)، چنین است (که) کیفر آنان، به سزای کفر ورزیدن و مسخره کردن آیات و پیامبران من، دوزخ خواهد بود. ۱۰۶ کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، بوستان‌های بهشت را که وسیله‌ی پذیرایی‌ست، خواهند داشت. ۱۰۷ همیشه در آن می‌مانند و تقاضای هیچ نقل مکانی را از آنجا نخواهند کرد. ۱۰۸ بگو: اگر دریاها برای (نوشتن) پدیده‌های پروردگار من، مرگب می‌شدند، - اگرچه به همین مقدار (هم) بر آن‌ها اضافه می‌کردیم - حتماً پیش از به پایان رسیدن ثبت پدیده‌های پروردگارم، (آب) دریاها تمام می‌شد. ۱۰۹ بگو: من فقط بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود خدای شما فقط خدایی یگانه است. در نتیجه، هر کس که همواره انتظار روبه‌رو شدن با پروردگارش را دارد، باید عملی شایسته بکند و احدی را در پرستش پروردگارش شریک نکند. ۱۱۰

خشمگین کنار می‌گیرند، دوری نجوید، و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید که اگر حقی به من پیشنهاد دهید، بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشام؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او برایش مشکل باشد، عمل کردن بدان، برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق به من یا مشورت دادن در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم، نمی‌دانم؛ مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما، بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه بودیم، خارج کرد، و بدانچه صلاح ما بود، در آورد. به جای گمراهی، هدایت، و به جای کوری، بینایی به ما عطا فرمود.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶).

آثار عالم طبیعت بر پیامبر ﷺ

چون پیامبر ﷺ، بشری مانند سایر بشرهاست، محکوم نظام طبع و محتاج به همه‌ی چیزهاییست که بشر بدان نیازمند است، و زندگی او ملکوتی نیست که از لوازم طبیعت بی‌نیاز باشد (انوار درخشان، ج ۱۰، ص ۳۴۵). شاید هفتاد مرتبه استغفار ایشان در طول روز، از همین رو باشد (اصول کافی، ج ۴، ص ۱۸۶)؛ چراکه ماده نقص می‌آورد، و نقصی که رهاورد بدن مادیست، شخص اول عالم خلقت را به این کار وامی‌داشت که برای جبران آن، روزانه هفتاد مرتبه استغفار کند. البته این که پیامبر ﷺ نیز مانند سایر انسان‌ها دارای بدن مادی ضعیف و ناقص است، نافی تربیت طبیعت مادی توسط ایشان با فطرت‌گرایی نیست. طبیعت ماده، عجول (اسراء، ۱۱)، حریص (معارج، ۱۹)، ضعیف (نساء، ۲۸) و ... است؛ لکن وقتی همین طبیعت با همین اوصاف، در خدمت روح عالی قرار می‌گیرد، مراتب رشد و اعتلا را می‌پیماید و از خود ضعف نشان نمی‌دهد (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۵)؛ همچنان که در مورد اولیای الهی و شخص رسول الله ﷺ از همین قرار است (رک: تفسیر انسان به انسان، صص ۲۳۸-۲۴۳). / ب

۱۱۰. رسول خدا؛ بشری مانند انسان‌های دیگر

کلمه‌ی «انما» در ابتدای آیه‌ی شریف، بیانگر آن است که پیامبر فقط بشر است و غیر بشر نیست و در این صفت، مانند دیگر انسان‌هاست؛ چنان‌که هیچ چیزی زاید بر آنان ندارد و هیچ زیادی نیز برای خود ادعا نمی‌کند. این عبارت، رد پندار مردم است که خیال می‌کنند هر کسی که ادعای نبوت کرد، ادعای الوهیت و قدرت غیبی کرده، و بر اساس همین پندار، توقع‌هایی از انبیا دارند که جز خدا کسی علم و قدرت برآوردن آن‌ها را ندارد. بنابراین، پیامبر در این که خود را فقط بشر می‌داند، صفاتی مانند الوهیت و داشتن قدرت غیبی را از خود دفع می‌کند و برای خود مگر تنها و تنها موضوع وحی را اثبات نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳، ص ۵۵۷).

از طرف دیگر، خداوند به پیامبر خود می‌آموزد که در برابر مردم تواضع کند و خود را برتر از آن‌ها نشمارد. برای همین، به او دستور داده که بگوید او هم مثل دیگران بشر است؛ جز این که خداوند او را به دریافت وحی خویش مفتخر کرده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۳۷).

رسول خدا ﷺ؛ زمامداری مبرا از صفات زشت

رسول خدا ﷺ، پادشاهی صاحب چوگان سلطنت و ثروتمندی صاحب گنجینه‌ها نیست؛ بلکه او نیز بشری همانند دیگران است، و وجه امتیاز یگانه‌ی او این است که از آسمان به او وحی می‌رسد (تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۴۹۵).

حضرت علی رضی الله عنه در باره‌ی روابط امت با امام خود، ضمن نفی هرگونه خودبرتربینی زمامدار و استعلا بر مردم، فرموده است: «از پست‌ترین حالات زمامداران نزد صالحان این است که گمان برند آن‌ها دوستدار ستایش‌اند، و کشورداری آنان، بر کبر و خودپسندی استوار باشد. من خوش ندارم که از خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستایش و خواهان شنیدن آن هستم. سپاس خدا را که چنین نبودم، و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را برای فروتنی در پیشگاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری‌ای که تنها خدا سزاوار آن است، رها می‌کردم. مردم گاهی ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند؛ اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایب تا از عهده‌ی وظایفی که در قبال خدا و شما دارم، بر آیم، و حقوقی را که مانده است، ادا کنم، و واجباتی را که بر عهده‌ی من است و باید به انجام رسد، به جا آورم. پس با من چنان‌که با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و از من چنان‌که از آدم‌های

آیاتها

۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَهَيْعَصَ ① ذَكَرْ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ②
 إِذ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ③ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ
 مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ
 شَقِيًّا ④ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ
 امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ⑤ يَرِثُنِي وَيَرِثُ
 مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ⑥ يُزَكِّرِيَا إِنَّا
 نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا
 ⑦ قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي عُلْمٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي
 عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ⑧ قَالَ كَذَلِكَ
 قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ
 شَيْئًا ⑨ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ⑩ قَالَ آيَتُكَ
 أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ⑩ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ
 مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ⑪

سورهی مریم (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

کاف، ها، یا، عین، صاد. ۱ (این آیات)،
 یادآوری رحمت پروردگارت به بنده
 (خاص) او، زکریا، است. ۲ آنگاه که (زکریا)
 پروردگارش را آهسته ندا کرد، ۳ گفت:
 «پروردگارا، (دیگر) استخوان هایم سست
 شده و آتش پیری بر خرمن موهایم نشسته
 و آن را سپید کرده است. و پروردگارا، من
 در دعا و مناجات با تو، (هرگز) نومید و
 بی بهره نبوده ام؛ ۴ و من در مورد بستگانم
 پس از (مرگ) خویش بیم دارم، و همسرم
 (نیز) نازاست. بنابراین از جانب خود
 به من فرزندی ببخش؛ ۵ که از من ارث
 ببرد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث ببرد،
 و پروردگارا، (از هر جهت) او را مورد
 رضایت (خود) قرار ده.» ۶ (به او خطاب
 کردیم:) «ای زکریا، ما تو را به پسری که

نامش یحیی است، بشارت می دهیم که پیش از این هیچ (همانند و) هم نامی برای او قرار نداده ایم.» ۷ گفت:
 «پروردگارا، چگونه پسری خواهم داشت؛ در حالی که همسرم نازاست و (خود نیز) از (مراحل) کهن سالی به
 نهایت پیری و ناتوانی جنسی رسیده ام.» ۸ (فرشته ی وحی) گفت: «(فرمان) چنین است. پروردگارت فرموده:
 این (کار) بر من آسان است، و پیش از این، در حالی که هیچ چیزی نبود، تو را آفریدم.» ۹ (زکریا) گفت:
 «پروردگارا، برایم نشانه ای قرار ده.» فرمود: «نشانه ی تو این است که سه شب (و روز پیاپی)، با این که سالمی،
 نمی توانی با مردم سخن بگویی.» ۱۰ بدین ترتیب، از عبادتگاه خصوصی بیرون آمد و نزد قومش رفت و با اشاره
 به آنان گفت: «صبح و عصر، (خدا را) تسبیح گوید.» ۱۱

درباره‌ی آن صحبت شده، اقوال متعددی وجود دارد:

۱. آیا منظور از میراث، نبوت است؟ منظور، نبوت نیست؛ برای این که نبوت، امر ارثی نیست. بر اساس آیه‌ی «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام/۱۲۴)، رسالت الهی، ارثی نیست. هیچ‌یک از انبیا، نبوت را از نبی قبلی ارث نبرده‌اند. سلسله‌ی انبیای ابراهیمی علیهم‌السلام و انبیای بعدی، هر یک بر اساس اعطای الهی به نبوت رسیده‌اند؛ نه این که ارث برده باشند.

۲. آیا منظور از میراث، علم و حکمت است؟ علما، وارثان انبیانند (امالی صدوق، ص ۶۰)، و از ایشان، علم و حکمت را به ارث می‌برند. پس این ارث گذاشتن، به هیچ پیامبری اختصاص ندارد؛ در حالی که آیات مورد بحث، ارث گذاشتن را مختص به چند پیامبر دانسته‌اند.

۳. آیا منظور از میراث، مال است؟ عده‌ای از اهل سنت و قدمایی چون ابن‌عباس، ارث پیامبران در آیاتی چون آیه‌ی شریف را ارث مال دانسته‌اند. کلینی، روایتی را در «کافی» نقل کرده که انبیا، درهم و دینار را به ارث می‌گذارند؛ این‌ها علم را به ارث می‌گذارند (کافی، ج ۱، ص ۳۴). این روایت، روایت صحیح و حقیقی است. یعنی بنای انبیا بر این نیست که مال جمع بکنند و برای دیگری باقی گذارند.

ذیل این روایت اما جعلی صورت گرفته و آمده که مالی که از پیامبران باقی می‌ماند، صدقه است؛ در حالی که این معنا در کافی نیامده است. عده‌ای، این جعل را کرده‌اند تا بگویند فدک و امثال آن، صدقه است، و وقتی صدقه عمومی شد، به بیت‌المال می‌رسد، و زمانی که بیت‌المال شد، به حاکم وقت منتقل می‌شود، و همین کار را هم کردند.

با این تکه از حدیث چه باید کرد؟ به فرمان خود معصومین علیهم‌السلام که فرموده‌اند «احادیثی به نام ما جعل می‌شود. پس هر روایتی را که از ما به شما رسیده، بر کتاب خدا عرضه کنید. اگر مخالف کتاب خدا بود، این حجت و حرف ما نیست.» این تکه را باید به کتاب خدا عرضه کرد.

در کتاب خدا، این آیات عام در مورد ارث وجود دارد که شامل شخص نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌شود: ۱. تبیین مسئله‌ی ارث (نساء/۱۱)؛ ۲. تبیین طبقات ارث (انفال/۷۵)؛ ۳. ارث داوود به سلیمان (مغل/۱۶)؛ و ۴. ارث زکریا به یحیی (مریم/۶۵).

در هر دو مورد آخر، ظاهر ارث، مال است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۹۶). وقتی گفته شد ارث، عرفاً مسئله‌ی مال مطرح است؛ عقلاً چنین اعتبار کرده‌اند؛ چراکه «ارث نبوت» یا «ارث علم» یا «ارث حکمت»، قرینه می‌خواهد. مسئله‌ی بدون قرینه، همان مسئله‌ی ارث مال است (تفسیر ترتیبی، جوادی آملی، سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۶). /ب

۶. پیامبران نیز برای فرزندان خود ارث می‌گذارند

بعد از غصب خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در سقیفه و ماجرای غصب فدک، مسئله‌ی ارث بردن فرزندان انبیا، سؤالی مهم جلوه کرد که ذیل خطبه‌ی حضرت زهرا علیها‌السلام، بدان پاسخ داده می‌شود.

بخشی از خطبه‌ی حضرت زهرا علیها‌السلام

«آیا چنین نداشته‌اید که ما را ارثی نیست؟ آیا از دستورهای دوران جاهلیت پیروی می‌کنید؟ چه کسی از خداوند بهتر حکم می‌کند برای گروهی که باور دارند؟ آیا نمی‌دانید؟ برای غاصبان فدک، مانند خورشید درخشان، واضح است که من دختر پیامبرم و باید از او ارث ببرم. ای مسلمانان، من باید برای گرفتن ارثم مغلوب شوم؟!»

ای پسر ابی‌قحافه، آیا در کتاب خداوند آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم نبرم؟! حقا که سخن ناروایی گفته‌ای! آیا عهد کتاب خدا را کنار گذاشته و پشت سرتان انداخته‌اید؛ آنجا که گوید: «و سلیمان از داوود ارث برد.» (مغل/۱۶)؛ و آنجا که داستان یحیی بن زکریا را بازگو می‌کند و می‌فرماید: «پروردگارا، از سوی خودت جانشینی به من ببخش که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد.» (مریم/۶۵)؛ و آنجا که می‌فرماید: «بعضی از خویشان، بر بعضی دیگر، در کتاب خدا مقدم هستند.» (انفال/۷۵)؛ و نیز آنجا که می‌فرماید: «خداوند، شما را درباره‌ی فرزندانان سفارش می‌کند که پسر، دو برابر دختر ارث ببرد.» (نساء/۱۱)؛ یا فرمود: «اگر مالی را به جای گذارد، به شایستگی برای پدر و مادر و نزدیکانش وصیت کند، و این حقیقت بر پرهیزکاران.» (بقره/۱۸۰).

آیا گمان کرده‌اید که مرا از پدرم نصیبی نیست و ارثی نمی‌برم و هیچ خویشاوندی ای بین ما نیست؟! آیا برای شما آیه‌ای اختصاصی آمده که پدرم از آن خارج است؟ یا می‌گویید اهل دو ملت مختلف، از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟! آیا شما از پدرم و پسرعمویم، علی، به عام و خاص قرآن داناترید؟ پس این شما و این فدک؛ همچون شتر مهارشده و زین کرده! یکدیگر را در روز حشر خواهیم دید.

پس چه خوب داوری‌ست خداوند، و چه خوب و بزرگ پیشوایی‌ست محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و چه خوب وعده‌گاهی‌ست قیامت، که در آن روز، نتیجه‌ی زیان‌بار عمل خود را خواهید دید؛ ولی پیشمانی سودی ندارد و برای هر خبری جایگاهی‌ست، و به‌زودی خواهید دانست که بر چه کسی عذاب خوارکننده فرود می‌آید و در شکنجه‌ی پایدار وارد می‌شود.» (خطبه‌ی فدکیه، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۲۶۵).

سنخ‌شناسی میراث انبیا

در مورد ماهیت میراث انبیا که در آیات قرآن (مریم/۶ و مغل/۱۶)



يُحْيِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ۚ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۙ
 وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً ۚ وَكَانَ تَقِيًّا ۙ ﴿١٣﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ
 وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ۙ ﴿١٤﴾ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ
 وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۙ ﴿١٥﴾ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ
 مِن أَهْلِهَا مَكَانًا شَرَقِيًّا ۙ ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا
 فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۙ ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي
 أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتَ تَقِيًّا ۙ ﴿١٨﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ
 رَبِّكِ لِأَهَبَ لِكَ عُلْمًا زَكِيًّا ۙ ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي
 عُلْمٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۙ ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذَلِكَ
 قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ ۚ وَلِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً
 مِنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ۙ ﴿٢١﴾ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ
 مَكَانًا قَصِيًّا ۙ ﴿٢٢﴾ فَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ
 قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا ۙ ﴿٢٣﴾
 فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۙ ﴿٢٤﴾
 وَهَرَىٰ إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۙ ﴿٢٥﴾

ای یحیی، کتابِ (تورات) را با عزم و اراده‌ی جدی بگیر (و به آن عمل کن. آری)، در حالی که کودکی بود، فهم و حکمت به او دادیم. ۱۲. و (نیز) از جانب خود، مهربانی (خاص) و رشد و پاکی (روحی) به او دادیم، و (او) خود را همواره (از خشم خدا) حفظ می‌کرد. ۱۳. و با پدر و مادرش نیکوکار بود، و گردن‌کش و زورگو و نافرمان نبود. ۱۴. در روزی که به دنیا آمد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود، امن و امانی (کامل)، شامل حالش باد. ۱۵. در این کتاب، از مریم یاد کن؛ آنگاه که در محلی (آرام) در شرق (بیت‌المقدس)، از خانواده‌اش کناره گرفت. ۱۶. آنگاه در برابر آنان، (برای خود) پرده‌ای قرار داد (تا خلوتگاهش برای عبادت آماده باشد). پس روح خود را نزد او فرستادیم، و آنگاه (او) برای مریم به صورت انسانی بی‌عیب و نقص نمایان شد. ۱۷. (مریم) گفت: «اگر خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کنی، (از من دور

شو؛ چرا که) من از تو به (خدای) رحمان پناه می‌برم.» ۱۸. (جبرئیل) گفت: «من فقط فرستاده‌ی پروردگارت هستم تا پسری پاک و رشديافته به تو ببخشم.» ۱۹. (مریم) گفت: «چگونه من پسری خواهم داشت؛ با آن که دست هیچ بشری به من نرسیده (و ازدواج نکرده) و بدکاره (هم) نبوده‌ام.» ۲۰. (جبرئیل) گفت: «(فرمان) چنین است. پروردگارت فرموده: این (کار) بر من آسان است؛ (او را برای اهداف مهمی آفریدیم، و (از آن جمله،) برای این که او را نشانه‌ای (روشن) برای مردم و رحمتی (بزرگ) از جانب خویش قرار دهیم. (آری، آفرینش او،) امری است که فرمانش صادر شده است.» ۲۱. پس (از آن،) مریم به عیسی حامله شد و با او در نقطه‌ی دوردستی کناره گرفت. ۲۲. آنگاه، درد زایمان، او را به سمت تنه‌ی درخت خرما می‌کشاند و در پناه آن قرار داد. گفت: «ای کاش پیش از این جان داده و از خاطرهای رفته و فراموش شده بودم.» ۲۳. پس (فرزندش را به دنیا آورد، و (او) از پایین پایش او را صدا زد: «غمگین مباش؛ (که) پروردگارت زیر پای تو، جوی آبی قرار داده است؛ ۲۴. تنه‌ی درخت خرما را به طرف خودت تکان ده و به سمت خودت بکش تا خرماهای تر و تازه بر تو فرو ریزد؛ ۲۵.

امامت را هم مثل نبوت قرار داده، و فرموده است: همین که یوسف به سن رشد رسید و نیرو گرفت، به او حکمت و علم بخشیدیم.» (یوسف/۲۲)؛ همچنین فرموده است: «یحیی را در کودکی حکمت بخشیدیم.» پس می‌تواند حکمت را (که همان نبوت و امامت است) به مرد چهل‌ساله ببخشد یا به کودک خردسال.» (ترجمه مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۵۱).

البته این سؤال به نظر می‌رسد که آیا یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام که در طفولیت به مقام نبوت و رسالت نایل شدند، بر زکریا حجت بودند، یا به عکس، زکریا بر آنها حجت بود؟ جواب این‌که در یک عصر، بسا انبیای بسیاری بودند؛ اما همگی مکلف به تکالیف پیامبران اولوالعزم بودند؛ در حالی که بر قوم خود حجت بودند. از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است: «عیسی، در مهد، مقام نبوت داشت؛ لکن در آن وقت، حضرت زکریا، حجت بر خلق بود. پس از زکریا، یحیی، حجت بر خلق شد، و چون عیسی به هفت‌سالگی رسید، به رسالت بعثت یافت و ناسخ شریعت موسی و حجت بر تمام خلق از جمله یحیی شد (اطیب‌البیان، ج ۸، صص ۴۲۳-۴۲۴).

مراد از حکم، و علت اعطای آن به کودک

در باب این‌که مراد از حکم در آیه چیست و چرا خدای متعال آن را به کودک یحیی عطا کرده است، دو نکته می‌توان گفت:

۱. خداوند می‌خواست پدر بزرگوار او یعنی زکریا را تجلیل کند تا نشانه‌ای برای بنی‌اسرائیل و همه مردم جهان باشد. یحیی آمده بود تا امت را که به راه کج می‌رفت، بر جاده‌ی صواب اندازد، و برای تحقق این هدف، جان خود را هم فدا کرد. مسلم است که کسی که چنین مقصد و مقصودی داشته باشد، هدف تیر تهمت مدعیان گمراه‌کننده قرار خواهد گرفت. پس خدای متعال، برای صدق مدعایش او را نشانه‌ای عطا کرد.
۲. به یحیی از همان آغاز کودکی وحی نازل می‌شد. ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه السلام فرموده است: «کودکان به یحیی گفتند: بیا برویم بازی کنیم. یحیی گفت: ما برای بازی کردن آفریده نشده‌ایم. این است که می‌فرماید در کودکی به او دانایی دادیم.» (تفسیر هدایت، ج ۷، صص ۲۱-۲۲). / ب

۱۲. ضرورت بهره‌مندی از قدرت در حفظ دین

مراد از اخذ کتاب با قوت، تحقق دادن معارف آن، و عمل کردن به دستورها و احکام آن با عنایت و اهتمام است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۲۲). از این رو کتاب آسمانی و محتوای آن را باید با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم‌راسخ و اراده‌ای آهنین اجرا و به تمام آن عمل کرد، و در راه تعمیم و گسترش آن، از هر نیروی مادی، معنوی، فردی و اجتماعی‌ای بهره برد. اصولاً هیچ کتاب و مکتبی را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد. این درسی‌ست برای همه‌ی مؤمنان و همه‌ی رهروان راه «الله».

کلمه‌ی قوت در آیه‌ی شریف، معنای کاملاً وسیعی دارد و شامل تمام قدرت‌های مادی، معنوی، روحی و جسمی می‌شود. این خود بیانگر این حقیقت است که نگاه‌داری آیین الهی و اسلام و قرآن، با ضعف و سستی و ول‌انگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست. آیات ۶۳ و ۹۳ سوره‌ی بقره نیز نشان می‌دهد که این حکم، یک حکم عام برای همگان است و نه شخص یا اشخاص معین.

این آیه، پاسخی به همه‌ی کسانی‌ست که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری را به انجام رساند؛ یا می‌خواهند همه‌ی مشکلات را با سازش‌کاری حل کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۲۴-۲۶).

کودکی، منافاتی با نبوت، امامت و ولایت ندارد

سه نفر از انبیا، در کودکی به مقام نبوت نایل شده‌اند؛ سلیمان در هفت‌سالگی؛ یحیی در سه‌سالگی؛ و عیسی در گهواره در اوان ولادت. سه نفر از ائمه نیز در کودکی به مقام امامت رسیده‌اند؛ حضرت جواد علیه السلام در هفت‌سالگی؛ حضرت هادی علیه السلام در نه‌سالگی؛ و حضرت بقیه‌الله علیه السلام نیز در چهارسالگی. دلیل امکان نبوت و امامت و ولایت در کودکی، افاضه‌ی حق است، بلکه انبیا و ائمه‌ی اطهار، در همان عالم نورانیت، جمیع کمالات و علوم به آنان افاضه شده و از این جهت، در ارحام مادران خود، در گهواره و حین ولادت سخن می‌گفتند و مشکلات مردم را حل می‌کردند. حضرت صدیقه طاهره علیه السلام نیز با این‌که نه نبی بودند و نه امام، این مقام الهی (ولایت) را داشتند.

عیاشی از علی بن سابط روایت کرده است: در راه مصر، به مدینه رفتم و بر امام جواد علیه السلام داخل شدم. در این وقت، او پنج‌ساله بود. در باره‌اش تأمل کردم تا در مصر اوصاف او را برای دوستانم شرح دهم. به من نگاه کرد و فرمود: «خداوند،



فَكُلِيْ وَاشْرَبِيْ وَقَرِيْ عَيْنًا فَاِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقَوْلِيْ
 اِنِّيْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا ﴿٣٦﴾
 فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهٗۙ قَالُوْا يٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا
 فَرِيًّا ﴿٣٧﴾ يٰاَخْتَ هُرُوْنَ مَا كَانَ اَبُوْكَ اِمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ
 اُمُّكَ بَغِيًّا ﴿٣٨﴾ فَاَشَارَتْ اِلَيْهٖۙ قَالُوْا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي
 الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٣٩﴾ قَالَ اِنِّيْ عَبْدُ اللّٰهِۙ اتٰنِي الْكِتٰبَ وَجَعَلَنِي
 نَبِيًّا ﴿٤٠﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ وَاَوْصٰنِي بِالصَّلٰوةِ
 وَالزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٤١﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَتِيْ وَلَمْ يَجْعَلْنِيْ
 جَبْرًا شَقِيًّا ﴿٤٢﴾ وَالسَّلَامُ عَلٰى يَوْمٍ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوْتُ
 وَيَوْمَ اُبْعِثُ حَيًّا ﴿٤٣﴾ ذٰلِكَ عِيسٰى ابْنُ مَرْيَمَۙ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي
 فِيْهِ يَمْتَرُوْنَ ﴿٤٤﴾ مَا كَانَ لِلّٰهِ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ سُبْحٰنَهٗۙ اِذَا
 قَضٰى اَمْرًاۙ اِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗۙ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿٤٥﴾ وَاِنَّ اللّٰهَ رَبُّكُمْ
 فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرٰطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ﴿٤٦﴾ فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ
 بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿٤٧﴾ اَسْمِعْ بِهِمْ
 وَاَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوْنَ لَكِنِ الظّٰلِمُوْنَ الْيَوْمَ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿٤٨﴾

آنگاه (از این خرما) بخور و (از این آب گوارا) بنوش و (به این مولود جدید) چشم روشن دار و پس از این، اگر از آدمیان کسی را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای (خدای) رحمان، روزه (ی سکوت) نذر کرده‌ام و به همین سبب، امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.» ۲۶ پس از آن، (مریم) در حالی که نوزاد را در آغوش گرفته بود، او را نزد قومش آورد. گفتند: «ای مریم، به‌راستی کاری بی‌سابقه و بسیار زشت کردی! ۲۷ ای خواهر هارون، نه پدرت مردی نابکار بود و نه مادرت بدکاره بود.» ۲۸ (مریم) به عیسی اشاره کرد؛ (که از او توضیح بخواهید). گفتند: «چگونه با کسی که کودکی در گهواره است، سخن بگوییم؟» ۲۹ (عیسی) گفت: «من، بنده‌ی خدا هستم. به من، کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبری قرار داده است؛ ۳۰ و هر جا باشم، مرا وجودی پرخیر و برکت قرار داده، و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و انفاق

(چه واجب باشد و چه مستحب) سفارش کرده است؛ ۳۱ و (مرا) نسبت به مادرم (بسیار) نیکوکار (قرار داده) و مرا گردن‌کش و زورگو و تیره‌بخت قرار نداده است؛ ۳۲ در روزی که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم، امن و امان (الهی)، شامل حالم باد.» ۳۳ این، (سرگذشت حقیقی) عیسی پسر مریم است؛ مخلوق خاص (خدای) حق؛ همو که درباره‌اش تردید دارند. ۳۴ شایسته‌ی خداوند نیست که (برای خود) فرزندی انتخاب کند. او (از این سخنان) بسیار منزّه است. چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می‌گوید «موجود باش»، و (بی‌درنگ) موجود می‌شود. ۳۵ (عیسی گفت): «خدا، صاحب‌اختیار من، و صاحب‌اختیار شماست. بنابراین، او را بپرستید. این است راه راست.» ۳۶ پس گروه‌های (زیادی) از میان اهل کتاب، (درباره‌ی او) به اختلاف افتادند. پس وای به حال کافران، به سبب حاضر شدن در روزی بزرگ (و هولناک)! ۳۷ روزی که به پیشگاه ما می‌آیند، چه شنوا و بینایند! البته (سودی برایشان ندارد؛ زیرا) امروز ستمگران در گمراهی آشکاری قرار دارند. ۳۸

علمای حاضر، نظریات کاملاً مختلفی در باره‌ی او اظهار کردند و هر گروهی عقیده‌ای داشت:

۱. او خداست که به زمین نازل شده است! عده‌ای را زنده کرده و گروهی را میرانده و سپس به آسمان صعود کرده است!؛ ۲. او فرزند خداست!؛ ۳. او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است: اب و ابن و روح القدس (خداوند پدر، خداوند پسر و روح القدس)!؛ ۴. او سومین آن سه نفر است: خداوند، معبود است؛ او هم معبود است؛ مادرش هم معبود!؛ ۵. او بنده‌ی خداست و فرستاده‌ی او. فرقه‌های دیگر هم هر یک سخنی گفتند؛ چنان‌که بر هیچ‌یک از این عقاید اتفاق نظر پدید نیامد. بزرگ‌ترین رقم طرفداران، مربوط به عقیده‌ی تثلیث (اقانیم ثلاثه) بود که در قالب اعتقادنامه‌ی نیقیه و با موافقت ۳۰۸ نفر تصویب شد، و امپراتور، آن را که اکثریتی نسبی داشت، پذیرفت و عقیده‌ی رسمی دانست، و بقیه را کنار گذاشت؛ اما عقیده‌ی توحید که طرفداران کمتری داشت، در اقلیت قرار گرفت (فی ظلال القرآن، جلد ۵، ص ۴۳۶).

خداوند اما در آیه‌ی ۳۵ گفتار نصاری در باره‌ی فرزند خدا بودن مسیح را ابطال و نفی کرده است، و جمله‌ی «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، حتی بر این معناست که البته به لفظ «قضى» آمده تا بر علت و ملاک موضوع یعنی محال بودن فرزند خدا بودن مسیح دلالت کند؛ چون فرزنددار شدن برای این است که فرزند، آدمی را در برآوردن حوایج زندگی‌اش کمک کند؛ در حالی که خدای سبحان از کمک بی‌نیاز است. آنچه خدا می‌خواهد، از خواستش تخلف نمی‌کند، و مرادش از اراده‌اش عقب نمی‌افتد. او هر قضایی که می‌راند، تنها مایه‌اش این است که بگوید: «کن». همچنین فرزند، خود جزئی از اجزای وجود والد است که پس از جدایی از او، با تربیت تدریجی، فردی جداگانه و مانند والد می‌شود؛ اما خدای سبحان از این‌که در کارهایش به تدریج متوسل شود، بی‌نیاز است، و نیز مثل و ماندنی ندارد؛ بلکه آنچه اراده کند، همان‌طور که اراده می‌کند و بدون کمترین مهلت و تدریجی موجود می‌شود؛ بدون این‌که شباهتی به او داشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۶۳). / اب

۳۰-۳۳. عیسی علیه السلام خود را چگونه معرفی می‌کند؟

زمانی که از جانب بنی اسرائیل تهمت‌های ناروا به مریم زده شد، او برای جواب‌گویی به آنان، به عیسی علیه السلام اشاره و توجهات را به سمت ایشان معطوف کرد. عیسی نیز هفت صفت برای معرفی خود باز گفت: ۱. عبودیت خداوند؛ ۲. صاحب کتاب آسمانی بودن؛ ۳. مقام نبوت؛ ۴. مبارک بودن؛ ۵. نیکوکاری به مادر؛ ۶. جبار نبودن؛ ۷. شقی نبودن (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۵۵). عیسی به بندگی خود در پیشگاه خداوند اقرار کرد، و از همان وقت، راه را بر کسانی که برای او ادعای خدایی کردند، بست و گفت: خداوند، کتاب خود را بر من نازل کرده و مرا به نبوت افتخار داده است. گویا خداوند عیسی را به سخن در آورد تا کسی در باره‌ی او غلو نکند؛ زیرا می‌دانست که بعدها در باره‌ی او غلو خواهند کرد. برکت، به معنای زیاد شدن خیر است، و مبارک، یعنی چیزی که خیر را زیاد کند. پس عیسی علیه السلام به هر سو که متوجه شود، برای مردم سودمند و پرفایده است (الدرا المنثور، ج ۴، ص ۲۷۰). همین‌طور خداوند او را با مردم، مهربان و رؤوف قرار داد. یکی از مظاهر آن نیز این‌که با مادرش مهربان بود و با سایر مردم هم جبار و شقی نبود. جبار، به کسی می‌گویند که جور خود را به مردم تحمیل کند؛ ولی خودش جور مردم را تحمل نکند. همچنین گفته‌اند که جبار، کسی‌ست که خیرخواه نباشد، و شقی نیز کسی‌ست که پذیرای خیرخواهی دیگران نباشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۶۲).

خداوند نیز این گفته‌های عیسی را تأیید کرده و فرموده که عیسی همان است که خودش گفته است؛ نه آن‌که مسیحیان می‌گویند که پسر خدا یا خود خداست! آنچه عیسی در باره‌ی خود گفته، قطعی و مسلم است؛ لکن یهودیان و مسیحیان در باره‌ی او دچار شک و تردید شدند. یهودیان، او را ساحر دروغگو، و مسیحیان، او را پسر خدا و اقنوم سوم دانستند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۶۳-۱۶۶).

عیسی علیه السلام فرزند خدا نیست

تاریخ مسیحیت گواهی می‌دهد که آنان بعد از حضرت مسیح علیه السلام تا چه اندازه در باره‌ی او و موضوع توحید اختلاف کردند. این اختلافات، به اندازه‌ای بالا گرفت که «قسطنطین»، امپراتور روم، مجمعی از اسقف‌ها (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آن‌هاست. شمار این مجمع، به دو هزار و صد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنان بودند. هنگامی که بحث به موضوع عیسی رسید،

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۹﴾
 إِنَّا لَنَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿۴۰﴾
 فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿۴۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ يَا بَتِ
 لِمَ تَعْبُدُنِي مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿۴۲﴾ يَا بَتِ
 إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا
 سَوِيًّا ﴿۴۳﴾ يَا بَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ
 عَصِيًّا ﴿۴۴﴾ يَا بَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ
 فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿۴۵﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءِلهِتِي
 يَا إِبْرَاهِيمُ لَنْ لَمْ تَنْتَه لَارْجَمْتِكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿۴۶﴾ قَالَ
 سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿۴۷﴾
 وَأَعْتَزِلُّكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى
 أَلاَّ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿۴۸﴾ فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿۴۹﴾
 وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿۵۰﴾
 وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿۵۱﴾

آنان را از روز حسرت هشدار ده؛ آنگاه که (با فرا رسیدن این روز،) فرمان (خدا در مورد آنان) حتمی خواهد شد؛ در حالی که آنان در غفلت اند و ایمان نیاورده اند. ۳۹ این ما هستیم که زمین و هر آن که را روی آن است، به ارث می بریم، و (آفریدگان) فقط نزد ما بازگردانده می شوند. ۴۰ در این کتاب، از ابراهیم یاد کن؛ زیرا او شخصی بسیار راستگو و پیامبری (والامقام) بود؛ ۴۱ آنگاه که به عمویش گفت: «عموجان، چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و هیچ نفعی به حالت ندارد؟» ۴۲ عموجان، به راستی از علم و دانش، چیزهایی به من رسیده که به تو نرسیده است. بنابراین، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم؛ ۴۳ عموجان، بردگی شیطان را مکن؛ زیرا شیطان، در مقابل (خدای) رحمان، سرکش است؛ ۴۴ عموجان، من می ترسم از سوی (خدای) رحمان، عذابی (سخت) به

تو برسد، و به سبب آن، فردی شوی که کارش به شیطان واگذار شده است.» ۴۵ گفت: «ای ابراهیم، آیا به خدایان من پشت می کنی؟ اگر (از مخالفت) دست برداری، حتماً سنگسارت می کنم. (از من بترس) و برای مدتی طولانی از من دور شو.» ۴۶ (ابراهیم) گفت: «(گرچه مرا تهدید کردی، از جانب من) امنیتی (کامل) برای تو وجود دارد. به زودی از پروردگارم برایت آمرزش خواهم خواست؛ زیرا او به من بسیار لطف دارد و با من مهربان است؛ ۴۷ من از شما و آنچه به جای خدا می پرستید، کناره می گیرم و (تنها) پروردگارم را می پرستم؛ بدین امید که در دعا و مناجات با پروردگارم، بی نصیب نمانم.» ۴۸ هنگامی که از آنان و آنچه به جای خدا می پرستیدند، کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم؛ ۴۹ و از رحمت خویش به آنان ارزانی کردیم و برایشان (در میان امت ها) ستایشی نیکو و بلندآوازه قرار دادیم. ۵۰ در این کتاب، از موسی یاد کن؛ چه این که او (انسانی) خالص شده و فرستاده ی (خدا) و پیامبر (او) بود. ۵۱

۴۰-۳۹. مذمت غفلت از خداوندِ باقی و مشغول شدن به آنچه فانیست

کلید همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است؛ غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنت‌های آن، و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه‌های رشد (تفسیر نور، ج ۷، ص ۲۶۹). خداوند برای رفع این غفلت، به انسان تذکر می‌دهد که همه چیز در دنیا فانیست و هر چیزی که با خدا نسبتی داشته باشد، باقی خواهد بود (رحمن/۲۶، ۲۷). و می‌گوید که مبدا تو ای انسان، دو روز فرصتی را که برای عمل نیک در دنیا داری، از دست بدهی و در قیامت با حسرت بگویی که «پروردگار من، مرا بازگردانید. شاید در آنچه ترك کردم (و کوتاهی کردم) عمل صالحی بکنم.» (مؤمنون/۹۹-۱۰۰).

قیامت؛ روز حسرت

خداوند، در این آیات شریف، از رسول خود می‌خواهد که مردم را از روزی که امر قضا می‌شود، یعنی کار، یکسره، و هلاکت همیشگی بر آنان حتمی می‌شود، بترساند. آن وقت از سعادت جاودان که روشنی چشم هر کسیست، منقطع می‌شوند؛ پس حسرتی می‌خورند که با هیچ مقیاسی نمی‌توان آن را اندازه‌گیری کرد. این بدان سبب است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند و راهی را که ایشان را به آن روشنی چشم هدایت می‌کرد و یک‌راست به آن می‌رسانید، یعنی راه ایمان به خدای یگانه و تنزیه او از داشتن فرزند و شریک، ترك کردند، و راه مخالف آن را پیمودند. بی‌گمان ایشان غافلند؛ و الا معلوم است که انسان هیچ‌وقت راضی نمی‌شود که چنین چیزی از او فوت شود؛ هرچند که حفظش مستلزم تحمل هر ناملایمتی باشد؛ مگر آن‌که آن را به غفلت از وی برمایند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۶۶-۶۶).

این حسرت چه بسا ثمره‌ی خلود و جاودانی اصحاب بهشت در بهشت، و اصحاب جهنم در جهنم باشد. از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است: «وقتی اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم داخل جهنم شدند، مرگ چون قوچ سیاه و سفیدی مجسم می‌شود. پس آن را بین بهشت و جهنم نگاه می‌دارند، و منادی از جانب خداوند ندا می‌کند: ای اهل بهشت و ای اهل جهنم، بیایید و نگاه کنید. آن‌ها می‌آیند و نگاه می‌کنند و مرگ را می‌شناسند که بدان صورت مجسم شده است. سپس آن را ذبح می‌کنند و می‌گویند: ای اهل بهشت، همیشه هستید و

مرگ نیست؛ و ای اهل جهنم، همیشه هستید و مرگ نیست. پس اهل بهشت به قدری خوشحال می‌شوند که اگر مرگ بود، از شدت فرح می‌مردند، و اهل جهنم نعره‌ای می‌کشند که اگر مرگ بود، از غصه می‌مردند.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۷۰).

خداوند؛ وارث زمین و زمان

خداوند برای آن‌که به نوعی قضای امر در قیامت را تثبیت کند و قطعی نشان دهد، می‌فرماید که این قضا بر ما سهل و ساده است؛ چون ما بیم که زمین و آسمان را ارث می‌بریم، و همه‌شان به سوی ما باز می‌گردند.

وراثت و ارث، به معنای انتقال مال از یک فرد به فرد دیگر است. بدون این‌که معامله یا شبه معامله‌ای میان آن دو صورت گرفته باشد؛ و مالی را که از میت به زنده منتقل می‌شود، میراث می‌گویند (مفردات، ص ۸۶۳). معنای وراثت زمین این است که دارندگان آن، با مردن، دست از آن می‌شویند، و زمین برای خدا می‌ماند. وارث بودن خدا نیز یعنی آنان می‌میرند، و آنچه مال به دست آورده‌اند، برای خدا می‌ماند.

معنای دقیق‌تر آیه اما این است که بگوییم خدای سبحان، تنها کسیست که بعد از فنای هر چیزی باقی می‌ماند. پس بعد از فنای زمین هم تنها او باقی می‌ماند، و از زمین، وجود و آثار وجود را ارث می‌برد. همچنین یگانه باقی بعد از انسان، اوست، و آنچه را که انسان مالک بوده، او مالک می‌شود؛ همچنان‌که در آیه‌ی شریف می‌خوانیم: «حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است.» (غافر/۱۶). نیز خداوند ملك را نیز به خود منحصر می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۶۶-۶۷) و می‌فرماید: «آنچه را او می‌گوید (از اموال و فرزندان)، از او به ارث می‌بریم، و او تنها نزد ما خواهد آمد.» (مریم/۸۰). پس هر چیزی را که خداوند خلق کرده، روز قیامت به ارث می‌برد (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۱).

اگر انسان به این حقیقت مؤمن و معتقد باشد، دیگر برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی نزد او امانت سپرده شده و به سرعت از دست بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و ستم و پای‌مال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا نمی‌داند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۷۵). / ب



وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ۝۵۲ وَوَهَبْنَا لَهُ
 مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝۵۳ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ
 كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝۵۴ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ
 وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ۝۵۵ وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيْسَ
 إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۝۵۶ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۵۷ أُولَئِكَ الَّذِينَ
 أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَنَاحِيقَ نُوحٍ وَمِنْ
 ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
 آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝۵۸ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ
 خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ۝۵۹
 إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
 وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۝۶۰ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ
 بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۝۶۱ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا
 وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝۶۲ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ
 عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۝۶۳ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ
 أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۝۶۴

او را از سمت راست کوه (طور) ندا دادیم، و در حالی که مناجات می‌کرد، او را (به خود) نزدیک کردیم. ۵۲ و از روی رحمت خویش، برادرش هارون را که پیامبری (از پیامبران خدا) بود، به او ارزانی کردیم. ۵۳ در این کتاب، از اسماعیل یاد کن؛ زیرا او در وعده هایش راستگو و فرستاده‌ی (خدا) و پیامبر (او) بود؛ ۵۴ و همواره خانواده‌اش را به نماز و انفاق (چه واجب و چه مستحب) فرمان می‌داد، و نزد پروردگارش، برگزیده شده بود. ۵۵ در این کتاب، از ادريس یاد کن؛ زیرا او بسیار راستگو و پیامبری (والامقام) بود. ۵۶ ما او را به جایگاهی والا ارتقا دادیم. ۵۷ آنان، کسانی هستند که خدا به آنان نعمت بخشیده است؛ از میان پیامبران که از فرزندان آدم بودند، و از کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، و از فرزندان ابراهیم و یعقوب، و از کسانی که (آنان را) هدایت کردیم و برگزیدیم. هنگامی که آیات (خدای) رحمان بر آنان خوانده

می‌شد، سجده‌کنان و گریان (به خاك) می‌افتادند. ۵۸ آنگاه، پس از آنان، جانشینان بدی به جایشان آمدند که نماز را ضایع کردند و از تمایلات نفسانی پیروی نمودند (هنگامی که این افراد مورد محاسبه قرار گیرند) به‌زودی سزای گمراهی (خود) را خواهند دید؛ ۵۹ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار(های) شایسته انجام دهند که آنان وارد بهشت می‌شوند و به هیچ وجه مورد ستم قرار نخواهند گرفت. ۶۰ باغ‌هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی‌ست؛ همان‌که (خدای) رحمان به بندگانش وعده داده است؛ در حالی که (هم‌اکنون از نظرشان) پنهان است. حقیقت این است که وعده‌ی او فرا خواهد رسید. ۶۱ در آنجا هیچ سخن زشت و بیهوده‌ای نمی‌شنوند؛ بلکه (از فرشتگان و هم‌نشینان بهشتی خود)، سلام و سلامت می‌شنوند، و در آنجا، روزی خود را صبح و عصر (در اختیار) دارند. ۶۲ این، (همان) بهشتی است که به هر يك از بندگان‌مان که خود را (از خشم ما) حفظ کند، به ارث می‌دهیم. ۶۳ (ما فرشتگان)، تنها به فرمان پروردگارت نازل می‌شویم. آنچه پیش روی ماست (و بدان علم داریم)، و آنچه پشت سر ماست (و علم آن از ما پوشیده است)، و (هر) آنچه بین این (علم و جهل) است، فقط برای خداست. (آری،) مالک و صاحب‌اختیار تو هیچ‌گاه فراموش‌کار نیست؛ ۶۴

۶۵۶۴. فرشتگان نیز رسولان الهی اند

در حدیثی که از طرق متعدد وارد شده (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۸۷؛ روح‌المعانی، ج ۱۶، ص ۱۱۳)، آمده که چند روزی وحی قطع شد، و جبرئیل، بیک وحی الهی، سراغ پیامبر نیامد. هنگامی که این مدت گذشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، پیامبر به او فرمود: چرا دیر کردی؟ من بسیار مشتاق تو بودم. جبرئیل گفت: من به تو مشتاق‌ترم؛ اما «ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و آنچه میان این دو است، همه از آن اوست و پروردگارت هرگز فراموش‌کار نبوده (و نیست)؛ همان پروردگار آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد. او را بپرست و در راه عبادتش شکیبیا باش! آیا مثل و ماندنی برای او می‌یابی؟»

خداوند؛ مالک مطلق هستی

ملائکه، خداوند را مالک اعمال و آثار متفرع بر وجود خود، مالک خود و مالک اسباب و مقدماتی که قبل از هستی‌شان ایجاد کرده و سبب پیدایش‌شان شده است، می‌دانند. مُلکِ خدای متعال، مُلکِ حقیقی‌ست، و غیر از او کسی مگر به اذن و مشیت وی در آن تصرف و اراده‌ای ندارد. خداوند بر ملائکه احاطه دارد، و چون ملائکه معصیت ندارند، پس هیچ عملی مگر به امر، اذن و اراده‌ی خداوند نمی‌کنند. پس هیچ فرشته‌ای مگر به امر خداوند نازل نمی‌شود، و خدای متعال نیز چیزی از مُلکِ خود را فراموش نمی‌کند که در نتیجه‌ی آن، امر تدبیر مُلکش مختل بماند. پس در جایی که نزول مُلک واجب است، امر به نزول را ترک نمی‌کند، و در جایی که واجب نیست، به آن امر نمی‌کند.

ملائکه؛ واسطه‌ی میان خداوند و رسولان

فرشته‌ی وحی، بعد از آن‌که به رسول خدا نازل شد و آنچه را که می‌بایست نازل می‌کرد، نازل کرد، به رسول خدا خطاب کرد که او خود نازل نشده، و آنچه را که نازل کرده، تنها به امر خدا و رسالت پروردگار او بوده است. کلام، کلام خداوند، و دعوت، دعوت اوست، و او پروردگار پیغمبر و پروردگار هر چیزی‌ست. پس باید تنها او را بپرستی؛ چون پروردگار دیگری نیست که از وی به سوی او رو کنی.

این ماجرا، نظیر این است که پادشاهی، نامه یا پیغامی به فردی از کارکنان خود دهد تا آن را به برخی از فرمان‌روایانش برساند، و آن پیام‌آور، وقتی نامه یا پیغام را رساند، به آن شخص بگوید که آنچه من به تو ابلاغ کرده‌ام، از جانب خودم نبوده؛ بلکه به امر پادشاه و اشاره او بوده. نامه، نامه‌ی او، و رسالت، رسالت اوست، و اوست که اختیار تو و اختیار همه‌ی افراد

مملکت را دارد. پس آن نامه را به من داده تا به تو برسانم. اکنون به هر چه رسانده‌ام، گوش بده و از آن اطاعت کن و در آن پایداری به خرج ده؛ چون می‌دانی که تو پادشاهی غیر از این پادشاه نداری تا از فرمان این یکی اعراض کنی و به سوی او متوجه شوی.

در این مثال، کلام این فرستاده، تأکید بر همان کلام و پیام شاه است، و اگر فرض کنیم که در همین مثال، شاه به این رسول دستور داده بود که این کلمات را هم بعد از دادن نامه و پیام بگو، کلام این رسول، کلام شاه هم هست؛ چون از جانب او و به امر او گفته شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۱۱۰-۱۱۵).

البته در طول تاریخ، به ملائکه‌ای که رسول خداوند هستند، گاه نگاه افراطی و گاهی نیز نگاه تفریطی شده است.

نگاه متعادل به فرشتگان

در کنار روی‌کرد متعادلی که به فرشتگان وجود دارد، شاهد دو روی‌کرد افراطی و تفریطی از سوی جاهلیت سنتی و جاهلیت مدرن نیز هستیم:

۱- **روی‌کرد متعادل:** حضرت رضا علیه‌السلام فرموده است (عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۶۹): ملائکه، معصوم، و به لطف خدا، از کفر و هر گناه و کار زشتی محفوظ‌اند؛ همچنان که خدای متعال فرموده است: «(فرشتگان) هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را که بدان فرمان داده شده‌اند، (کامل) اجرا می‌کنند.» (تحریم/۶)؛ و نیز فرموده است: «و آن‌ها که نزد اویند [فرشتگان]، هیچ‌گاه از عبادتش استکبار نمی‌ورزند و خسته نمی‌شوند. (تمام) شب و روز را تسبیح می‌گویند و سست نمی‌شوند.» (انبیاء/۱۹-۲۰). امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در وصف ملائکه فرموده است: «(فرشتگان)، خدای را تسبیح می‌گویند و دچار خستگی نمی‌شوند. دیدگانشان را خواب نمی‌گیرد و عقلشان دچار سهو و فراموشی، و بدن‌هایشان سست و ناتوان نمی‌شود و غفلت و نسیان به آن‌ها نمی‌رسد.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱).

۲- **روی‌کرد افراطی:** مشرکان جاهلی، فرشتگان را فرزندان خدا می‌دانستند و می‌گفتند که خداوند رحمان، فرزندی برای خود انتخاب کرده است؛ اما خداوند به آنان پاسخ داد که «او منزه است (از این عیب و نقص). آن‌ها [فرشتگان]، بندگان شایسته‌ی اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند.» (انبیاء/۲۶). (۲۷).

۳- **روی‌کرد تفریطی:** مشرکان مدرن نیز فرشتگان را خطاکار و اهل گناه معرفی می‌کنند تا هرگونه واسطه‌گری آنان میان خداوند و انبیای عظامش را نفی کنند و نبوت را زیر سؤال برند. / ب

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ
لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿١٥﴾ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ
لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿١٦﴾ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ
قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿١٧﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ
ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿١٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ
شِيْعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿١٩﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ
هُم أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٢٠﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ الْإِوَادُ مَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا
جِثِيًّا ﴿٢٢﴾ وَإِذَا تَلَّىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنْبِتُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٢٣﴾ وَكَمْ
أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءًا ﴿٢٤﴾ قُلْ مَنْ
كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا
يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ
مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٢٥﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى
وَالْبَلَقِيَّتُ الصُّلْحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ تَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٢٦﴾

مالك و صاحب اختیار آسمان ها و زمین و
(هر) آنچه میان آن دو است. بنابراین، او
را بپرست و با شکیبایی فراوان بر عبادتش
پایدار باش. آیا برای او همانندی می شناسی؟
۶۵ انسان (کافر) می گوید: «آیا به راستی
وقتی بمیرم، در آینده ای نزدیک، (از قبر)
زنده بیرون خواهم آمد؟» ۶۶ آیا (همین)
انسان به یاد ندارد که ما پیش از این، او
را آفریدیم؛ در حالی که هیچ چیزی نبود؟
۶۷ سوگند به پروردگارت که حتماً آنان را
همراه با شیاطین جمع می کنیم؛ آنگاه به
یقین آنان را در حالی که به زانو درآمده اند،
در اطراف دوزخ حاضر خواهیم کرد. ۶۸
آنگاه حتماً از هر گروهی، کسانی را که
در برابر (خدای) رحمان سرکش تر بوده اند،
بیرون می کشیم. ۶۹ بعد از آن، بی شک ما
کسانی را که برای وارد شدن و سوختن در
آن سزاوارترند، بهتر می شناسیم. ۷۰ هیچ یک
از شما نیست مگر این که به (کنار) جهنم

خواهد رسید؛ (تحقق) این (وعده)، بر پروردگارت واجب و مشمول خواست او شده است. ۷۱ آنگاه کسانی را
که خود را (از خشم خدا) حفظ کردند، (از دوزخ) نجات می دهیم و ستم کاران را به زانو درآمده در آن رها
می کنیم. ۷۲ هنگامی که آیات ما، در حالی که روشن و واضح است، بر آنان خوانده شود، کافران به مؤمنان
می گویند: «جایگاه کدامیک از (ما) دو گروه، بهتر، و محفل کدامیک، نیکوتر (و آراسته تر) است؟» ۷۳ چه بسیار
مردمان هم عصر را پیش از آنان هلاک کردیم که (در خانه هایشان) اثاث و چشم انداز بهتری داشتند. ۷۴ بگو: کسی
که در گمراهی به سر می برد، بر (خدای) رحمان لازم است که حتماً به او مهلت دهد. پس زمانی که آنچه را که
وعده داده می شوند، ببینند، که یا عذاب است یا قیامت، بی گمان خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و
لشکر چه کسی ناتوان تر است. ۷۵ (در مقابل)، خداوند بر هدایت راه یافتگان می افزاید، و پاداش اعمال صالح
ماندگار نزد پروردگارت، بهتر و خوش عاقبت تر است. ۷۶

شمشیر تیزتر است (تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۵۷۲).

حکمت ورود همه‌ی انسان‌ها به آتش

در بعضی روایات آمده که فایده‌ی ورود به آتش این است که خدای متعال، احدی را داخل بهشت نمی‌کند مگر بعد از آن‌که آتش را به او نشان می‌دهد تا عذاب‌های آن را ببیند، و در نتیجه، قدر تفضل خدا و نعیم بهشت را بداند و بیشتر خوشحال و مسرور شود؛ همچنین هیچ‌کس را داخل جهنم نمی‌کند مگر بعد از آن‌که او را به بهشت مشرف می‌کند تا نعمت‌های بهشت و ثواب‌های آن را ببیند، و در نتیجه، در جهنم، عقوبتش سخت‌تر و حسرتش بر فوت بهشت و نعیم آن بیشتر باشد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۱۹۷).

ورود در آتش، عذابی برای مؤمنان نیست

مؤمنان چنان سریع و قاطع از آتش می‌گذرند که کمترین اثری از آن بر آنان نمی‌ماند. پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «مردم همگی وارد آتش (دوزخ) می‌شوند. سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند؛ بعضی، همچون برق؛ برخی، مانند تندباد؛ گروهی، مثل دویدن تند اسب؛ دسته‌ای، همانند سوار معمول؛ عده‌ای، چون پیاده‌ای که تند می‌رود؛ و بعضی نیز مانند کسی که عادی راه می‌رود.» (نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۵۳).

مراتب تقوا

نجات‌یافتگان از جهنم، متقیان‌اند، و تقوی مراتبی دارد: مرتبه‌ی ابتدایی تقوا، تقوای از عقاید فاسد و مذاهب باطل و معاصی است که باعث سلب ایمان می‌شود؛ اگرچه این تقوا حین رحلت از دنیا تحقق پذیرد؛ چنان‌که در نهایت، انسان با ایمان از دنیا رود. مرتبه‌ی اعلای تقوا نیز تقوای از توجه به غیر خدا در همه‌ی امور و حالات است. بین این دو مرتبه، انسان‌های متوسط از حیث مراتب ایمان و اخلاق و اعمال قرار دارند. البته آیه‌ی شریف، به سبب اطلاقش، شامل جمیع مراتب می‌شود؛ چنان‌که کل اهل ایمان، به علت وسعت رحمت الهی و شفاعت شفعا نجات پیدا می‌کنند؛ اگرچه گرفتاری‌هایی در مراحل قبل داشته باشند (طیب‌البیان، ج ۸، ص ۴۷۳). /

۷۱-۷۲. آیا همه‌ی انسان‌ها وارد جهنم می‌شوند؟

در باب تفسیر این آیات شریف، دو نظر کلی در میان مفسران وجود دارد:

۱. خداوند می‌فرماید که همه‌ی شما متقیان و ظالمان به‌زودی بر لبه و پرتگاه آتش قرار می‌گیرید، و این قرار یافتن شما بر پرتگاه آتش، واجبی حتمی بر پروردگار است. آنگاه کسانی را که تقوی داشته‌اند، نجات می‌دهیم و ظالمان را به سبب ستم‌شان در آن باقی می‌گذاریم، و ایشان همچنان به‌زاوندرآمده در آن باقی می‌مانند.

در این تفسیر، ورود در آتش، به بیش از حضور و اشراف (البته اختیاری) دلالت ندارد و به هیچ‌وجه به معنای دخول در آتش نیست. امام صادق علیه السلام در باره‌ی این آیه‌ی شریف فرموده است که «مگر نشنیده‌ای که عرب می‌گوید بر فلان قبیله وارد شدیم؛ یعنی نزدیک آن رسیدیم؛ نه این‌که داخل شدیم؟» (تفسیر قمی ج ۲، ص ۵۲). نجات متقین از آتش نیز مستلزم این معنا نیست که داخل آتش شده باشند؛ چراکه نجات انسان، هم بر دستگیری از شخص درون مهلکه صادق است، و هم بر دور کردن او از مهلکه. بنابراین اگر کسی را که به هلاکت مشرف شده، از هلاکت دور کنیم، او را نیز نجات داده‌ایم. این ورود در آتش نیز به مقتضای طبع شرور یا شقی انسان نیست؛ بلکه به خواست خداوند عملی می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۱۲۱-۱۲۵).

۲. تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده‌اند، این است که ورود، در اینجا، به معنی دخول است، و به این ترتیب، همه‌ی انسان‌ها، نیک و بد، بدون استثنا وارد جهنم می‌شوند. البته دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود؛ همان‌گونه که آتش نمرود بر ابراهیم (انبیاء/۶۹) سرد و سالم شد؛ چراکه آتش با آن‌ها سختی ندارد؛ گویی از آنان دور می‌شود و فرار می‌کند، و هر جا که آن‌ها قرار می‌گیرند، خاموش می‌شود. اما دوزخیان که با آتش دوزخ تناسب دارند، همچون ماده‌ی اشتعال‌پذیری که به آتش برسد، فوری شعله‌ور می‌شوند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۱۸).

شیخ صدوق اما ورود به آتش را به معنای عبور از آن دانسته و بر روایات صراط استناد کرده که گفته‌اند صراط، پلی‌ست که روی آتش کشیده شده و همه‌ی مردم، چه نیکان و چه فجار، مأمور می‌شوند که از آن عبور کنند؛ در حالی که نیکان از آن عبور می‌کنند و فجار در آتش می‌افتند (اعتقادات صدوق، ترجمه‌ی حسنی، ص ۸۶)؛ صراطی که از مو باریک‌تر و از

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأَوْتِينَ مَالًا وَوَلَدًا
 ﴿۷۷﴾ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۷۸﴾ كَلَّا
 سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿۷۹﴾ وَنَرِثُهُ
 مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿۸۰﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً
 لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿۸۱﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ
 عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿۸۲﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ
 تَوْرُثُهُمْ أَرَأَىٰ ﴿۸۳﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿۸۴﴾
 يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا ﴿۸۵﴾ وَنُسَوِّقُ الْمُجْرِمِينَ
 إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿۸۶﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ
 الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۸۷﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿۸۸﴾ لَقَدْ
 جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ
 وَتَلَشِقُ الْأَرْضُ وَتَحْرُ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا
 ﴿۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿۹۳﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ
 وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿۹۴﴾ وَكُلُّهُمْ عِندَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿۹۵﴾

(همچنین) از (ماجرای) آن شخصی به من خبر بده که آیات و نشانه‌های ما را انکار کرد و گفت: «قطعاً به من مال و فرزندان (بسیاری) داده خواهد شد.» ۷۷ آیا از غیب آگاهی یافته، یا این که از (خدای) رحمان عهده گرفته است؟! ۷۸ به هیچ وجه (چنین نیست که می‌پندارد، و نباید چنین کند)؛ به زودی (برایش روشن می‌کنیم که) آنچه را که می‌گوید، (در دنیا) می‌نویسیم، و بی‌شک عذاب را برایش طولانی خواهیم کرد؛ ۷۹ و آنچه (از مال و فرزند) را که (با غرور) به زبان می‌آورد، به ارث می‌بریم، و به تنهایی نزد ما خواهد آمد. ۸۰ به جای خدا، خدایانی انتخاب می‌کنند تا مایه‌ی عزتشان شوند. ۸۱ به هیچ وجه (چنین نیست که می‌پندارند، و نباید چنین کنند)؛ به زودی (آن خدایان،) پرستش آنان را انکار می‌کنند و مخالف و دشمن‌شان خواهند شد. ۸۲ آیا توجه نکرده‌ای که ما شیاطین را به سوی کافران فرستاده و بر آنان مسلط

کرده‌ایم؛ در حالی که بی‌گمان آنان را (به گناه) تحریک می‌کنند؟ ۸۳ بنابراین، (از ما) نخواه که درباری (نابودی) آنان شتاب کنیم؛ زیرا بی‌شک ما (اعمال و لحظات عمر) آنان را شمارش می‌کنیم. ۸۴ روزی (را یاد کن) که پرهیزکاران را در حالی که (بر نایب‌های بهشتی) سوارند، جمع، و به پیشگاه (خدای) رحمان روان خواهیم کرد؛ ۸۵ و گنه‌کاران را (همانند حیوانات) تشنه به سوی جهنم می‌رانیم. ۸۶ (معبودهای باطل،) اختیار شفاعت را ندارند؛ مگر کسی که از (خدای) رحمان عهده (خاص) گرفته باشد. ۸۷ گفتند: «(خدای) رحمان، فرزندی (برای خود) برگزیده است.» ۸۸ حقیقتاً مرتکب امر بسیار زشتی شده‌اید. ۸۹ نزدیک است که آسمان‌ها به سبب این (سخن) پاره پاره شوند، و زمین بشکافد، و کوه‌ها متلاشی شده، (بر زمین) فرو ریزند؛ ۹۰ که برای (خدای) رحمان، فرزندی قائل شدند؛ ۹۱ در حالی که شایسته‌ی (خدای) رحمان نیست که فرزندی انتخاب کند. ۹۲ هیچ‌کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این که برده‌وار، در برابر (خدای) رحمان، سر بندگی فرود می‌آورد. ۹۳ یقیناً آنان را تا پایان شمرده است و قطعاً (لحظات و اعمال) آنان را شماره کرده است. ۹۴ و همه‌ی آنان، در روز قیامت، تک و تنها در پیشگاه او حاضر خواهند شد. ۹۵

در نتیجه، به عزت دنیا برسند، و این عزت، ایشان را به سوی خیرات کشاند و از شر دور کند. خداوند در پاسخ این پندار غلط فرموده است:

۱. بهزودی آلهه به عبادت این مشرکان کفر می‌ورزند و ضد ایشان می‌شوند و نه طرفدارشان؛ بلکه به دشمنی‌شان برمی‌خیزند، و آن‌طور که مشرکان خیال می‌کردند که مایه‌ی عزت آن‌ها خواهند شد، نخواهد شد (نحل/۸۶؛ فاطر/۱۲-۱۴)؛
 ۲. شیطان‌ها که خود دسته‌ای از همین آلهه هستند، کفار و مشرکان را با تکان هر چه شدیدتر به سوی چیزی تحریک می‌کنند که هلاکت و شقاوتشان در آن است؛ ۳. هم خود کفار و مشرکان و هم خدایانشان، به سوی ما بر می‌گردند، و به هیچ‌وجه از حوزه‌ی سلطنت ما بیرون نمی‌روند؛ ۴. تنها کسانی قدرت شفاعت دارند که عهدی با خداوند یگانه دارند و از مقربان درگاه اویند؛ چون انبیا، شهدا، علما و مؤمنان (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۲۰۷).

خداوند، هیچ فرزندی ندارد

مشرکان می‌گفتند که خداوند برای خود فرزندی برگزیده است. در پاسخ به این تفکر غلط، چند نکته بیان می‌شود:

۱. همه‌ی موجودات، بنده‌ی خدا، متوجه و مملوک محض اویند. بنابراین، مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشور خود نیستند، و این امری‌ست که هم‌اکنون نیز ملازم آدمی در زندگی دنیاست؛ ۲. خداوند، همه‌ی موجودات را شمرده است. مراد از شمردن این است که عبودیت ایشان را تثبیت کرده است؛ ۳. موجودات، تنها به عرصه‌ی قیامت پا می‌گذارند؛ بدین معنا که با دست خالی وارد می‌شوند؛ طوری که مالک هیچ‌یک از چیزهایی که در دنیا به‌ظاهر مالک آن‌ها بوده‌اند، نیستند.

وقتی حال تمامی موجودات آسمان‌ها و زمین این باشد، چطور ممکن است بعضی از همین موجودات، فرزند خدا باشند؟ البته منتهی شدن وجود همه‌ی موجودات به خدای متعال، از موضوعاتی‌ست که معتقدان به صانع، هیچ تردیدی در آن ندارند؛ چه معتقد به توحید صانع و چه مشرک باشند. تنها اختلافی که هست، این است که بعضی، به معبودهای بیشتری قائل‌اند؛ برخی، معبود را یکی می‌دانند؛ گروهی، چند رب یعنی چند مدبر قبول دارند که یا خدا امر تدبیر را به آن‌ها واگذار کرده، یا خود در تدبیر مستقل‌اند؛ و دسته‌ای، مدبر را هم یکی می‌دانند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۱۴۰-۱۵۴). / ب

۷۷-۹۵. آنچه کفار و مشرکان می‌اندیشند و عمل می‌کنند،

همه باطل است

کفار و مشرکان، در طول تاریخ، دارنده‌ی اندیشه‌های غلط و اعمال باطل بوده و هستند. خداوند، در آیات شریف، هم برخی از این افکار و اعمال را تبیین می‌کند و هم تحلیل مخاطبان کفار در مورد ایشان را تصحیح می‌کند.

تحلیلی از بهره‌مندی‌های دنیوی کفار

دنیای پرزرق‌وبرق کفار، عده‌ای از انسان‌های ضعیف‌الایمان را چنان فریفته است که می‌پرسند اگر آن‌ها بر طریق باطل‌اند، پس این‌همه نعمت و پیشرفت‌شان از چه روست؛ پس برای دست یافتن به پیشرفت و تمدن، چاره‌ای نیست مگر این‌که از راه آنان پیروی کنیم و ایمان و پرهیزگاری را کنار گذاریم (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۲۷). خداوند در آیات ابتدایی صفحه می‌خواهد چشم‌های این انسان‌ها را بشوید تا گونه‌ای دیگر ببینند و تحلیل کنند. از این رو در مقام پاسخ به این توهم کفار که گمان می‌کنند که کفر به خدا، عامل و منبع ایجاد قدرت و عزت است، می‌فرماید:

۱. مگر کفار از غیب خبر دارند که چنین ادعایی می‌کنند؟
 ۲. مگر با خدا عهد بسته‌اند که چنین قاطع و محکم می‌گویند که با کفر متمکن خواهیم شد؟ ۳. کفر به آیات خدا، اثرش بهره‌مند شدن از مال و اولاد نیست؛ بلکه اثرش امتداد عذاب است. از این رو کسی که این حرف را می‌زند، با کلام خود، عذاب ممدودی را می‌طلبد که هر قسمت، در پی قسمتی دیگر برسد، و ما بهزودی آن عذاب ممدود را به او می‌چشانیم: «سپس (او) هر که را می‌خواهد، صدا بزند (تا یاری‌اش کند). ما هم بهزودی مأموران دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ افکنند).» (علق/۱۷-۱۸)؛ ۴. او بهزودی می‌میرد و فانی می‌شود، و این کلامش که می‌گوید «با کفرم صاحب مال و اولاد می‌شوم»، باقی می‌ماند، و چون سخنی گناه و خطاست، از او جدا نمی‌شود و نزد خدا محفوظ می‌ماند. درست همان‌طور که اگر مالی از او مانده بود، خدا آن را ارث می‌برد، کلامش را هم خدا ارث می‌برد؛ ۵. او بهزودی تگ‌وتنها نزد ما می‌آید و هیچ‌کس با او نیست؛ مگر همین کلامش که ما آن را حفظ می‌کنیم و برضد او استفاده خواهیم کرد.

شرک به خدا، مایه‌ی عزت نیست

کفار و مشرکان، معبودانی غیر از خداوند برای خود اتخاذ کرده‌اند تا شفیع‌شان باشند و به درگاه خدا نزدیک‌شان کنند، و



إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا
 ﴿١٦﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ
 بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿١٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحِشُّ مِنْهُمْ
 مِّن أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُم رِكزًا ﴿١٨﴾

سُورَةُ طه ﴿١٣٥﴾ آیاتها

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طه ﴿١﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾ إِلَّا تَذَكْرًا لِّمَن
 يَخْشَى ﴿٣﴾ تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾
 الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي
 الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَاتُحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾ وَإِن تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ
 فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ
 الْحُسْنَى ﴿٨﴾ وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾ إِذ رَأَى نَارًا فَقَالَ
 لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ
 أَوْ آجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمْسَى ﴿١١﴾
 إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، به زودی (خدای) رحمان برایشان محبتی (در دلها) قرار می‌دهد. ۹۶ ما فقط بدین علت قرآن را به زبان تو (یعنی عربی فصیح) نازل کردیم و آسان قرار دادیم تا به وسیله آن، پرهیزکاران را بشارت دهی، و به افراد سرسخت و پرجدل هشدار دهی. ۹۷ چه بسیار مردمان هم‌عصر را پیش از آنان هلاک کردیم. آیا (وجود) احدی از آنان را احساس می‌کنی، یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی؟ ۹۸

سوره‌ی طه (در مگه نازل شده است)

به‌نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

طا، ها. ۱ ما قرآن را برای به زحمت افتادن تو نازل نکردیم؛ ۲ بلکه (آن را فرستادیم تا) برای کسی که (از خدا) می‌ترسد، یادآوری باشد. ۳ بی‌شک (این قرآن) از جانب کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده، نازل شده است. ۴ (خدای) رحمان، بر تخت

فرمان‌روایی (جهان) مستقر شده (و مشغول حکم رانی) است. ۵ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه بین آن دو و (نیز) آنچه زیر خاک است، فقط برای اوست. ۶ اگر بلند صحبت کنی (یا آرام، تفاوتی ندارد؛ زیرا) او از سخنانی که در دل پنهان می‌شود، و (حتی از بسیار) پنهان‌تر از آن (نیز) آگاه است. ۷ «الله» است که جز او معبودی نیست. بهترین نام‌ها فقط از آن اوست. ۸ آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ ۹ هنگامی که آتشی دید. پس به خانواده‌اش گفت: «(اندکی) مکث کنید که من آتشی دیدم. امیدوارم که از آن شعله‌ای برایتان بیاورم؛ یا در کنار آتش، (شخص) راه‌نمایی بیابم.» ۱۰ پس هنگامی که به آتش رسید، ندا داده شد: «ای موسی! این من‌ام؛ پروردگارت. بنابراین، کفش‌هایت را در بیاور؛ زیرا تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی. ۱۲

۴. خداوند، محبت آن‌ها را در دل یکدیگر قرار می‌دهد تا یکدیگر را دوست بدارند و پشتیبان یکدیگر باشند و همچون دستی واحد در مقابل دشمن به نبرد برخیزند.

۵. خداوند، در آخرت، محبت آن‌ها را در دل یکدیگر قرار می‌دهد تا یکدیگر را همچون پدر و فرزند دوست بدارند. این خود والاترین شادی و بزرگ‌ترین نعمت است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۵، ص ۲۱۲).

۶. خداوند، این وعده را مطلق بیان کرده و به هیچ قیدی مقید نکرده است؛ یعنی مقید نکرده که این محبت در کدام دل‌ها می‌نشیند؛ دل‌های اهل ایمان و عمل صالح، یا دل‌های دیگران. همچنین مقید نکرده که در دنیا یا آخرت یا بهشت چنین می‌شود، و چون مقید نکرده، وجهی ندارد که ما آن را به قیودی مقید کنیم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۴).

پس این‌که بعضی مفسران، آیه را در باره‌ی امیر مؤمنان علی علیه السلام دانسته‌اند و در روایات بسیاری نیز بدان اشاره شده، بدون شك بیانگر این نکته است که درجه‌ی عالی و مرحله‌ی بالای آن، ویژه‌ی آن امام متقین است؛ ولی این مانع از این نخواهد بود که در مراحل دیگر، همه‌ی مؤمنان و صالحان، از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند و از این مودت الهی سهمی ببرند. همچنین مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود نسبت به آن‌ها احساس محبت و احترام کنند.

جذبه‌ی عمیق خداپاواران

ایمان و عمل صالح، جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارد. اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالی انسانی، تقوا، پاک‌ی، امانت، شجاعت، ایثار و گذشت، تجلی می‌کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس، رباینده است. حتی افراد ناپاک و آلوده نیز از پاکان لذت می‌برند و از ناپاکانی همچون خود متنفرند. برای همین، هنگامی که فی‌المثل می‌خواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند، تأکید دارند که طرف آن‌ها، پاک و نجیب و امین و درست‌کار باشد. این طبیعی‌ست، و در حقیقت، نخستین پاداشی‌ست که خدا به مؤمنان و صالحان می‌دهد که دامنه‌اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می‌شود. با چشم خود بسیار دیده‌ایم که وقتی افراد پاک چشم از جهان می‌بندند، دیده‌ها برای آن‌ها گریان می‌شود؛ هرچند مقام اجتماعی نداشته باشند. همه‌ی مردم، جای آن‌ها را خالی می‌بینند و خود را در عزای آنان شریک می‌شمارند. / ب

۹۶. محبت؛ در گرو ایمان و عمل صالح

کلمه‌ی مودت، به معنای محبت است. در آیه‌ی شریف، این وعده‌ی جمیل از ناحیه‌ی خدای متعال آمده که خود به‌زودی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح می‌کنند، مودتی در دل‌ها قرار می‌دهد. این اقوال مختلف در مورد آیه وجود دارد:

۱. این آیه، مخصوص علی علیه السلام است؛ زیرا هیچ مؤمنی نیست که محبت علی علیه السلام را در دل نداشته باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود که بگو: خدایا، برای من نزد خویش عهدی قرار ده و محبت مرا در دل مؤمنین بینداز. علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد، و سپس این آیه نازل شد (الدرالمثور، ج ۴، ص ۲۸۷).

ابوبصیر گفته است که از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم، فرمود: «یعنی خدا برای آنان محبت و ولایت امیرالمؤمنین را قرار می‌دهد. این همان محبتی‌ست که خدا در این آیه وعده داده است (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۷).

۲. این آیه، شامل تمام مؤمنان می‌شود؛ پس هر کس دل خود را متوجه خدا کند، خداوند هم دل‌های مؤمنان را متوجه او می‌کند و دوستی او را در دل ایشان قرار می‌دهد. ربیع بن انس گفته است: خدا هر گاه بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل می‌گوید که من فلان‌کس را دوست می‌دارم؛ تو هم او را دوست بدار. جبرئیل در آسمان ندا می‌کند که خداوند فلان‌کس را دوست می‌دارد. پس همه‌ی اهل آسمان نیز با او دوست می‌شوند. آنگاه محبت او در میان اهل زمین نیز منتشر می‌شود (فی ظلال القرآن، جلد ۵، ص ۴۵۴). پس معنای آیه این است که خداوند، آن‌ها را دوست می‌دارد و محبت‌شان را در دل مردم می‌اندازد.

این حدیث نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح، بازتابی به وسعت عالم هستی دارند، و شعاع محبوبیت حاصل از آن‌ها، تمام پهنه‌ی آفرینش را فرا می‌گیرد؛ ذات پاک خداوند، دارندگان چنین صفاتی را دوست دارد؛ آنان نزد همه‌ی اهل آسمان محبوب‌اند؛ و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می‌شود. راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه‌ی پاکان و نیکان عالم هستی‌ست؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان و فرشته‌ها و انسان‌های باایمان، همه از او متنفر و بیزارند! (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۴۶).

۳. خداوند، محبت آن‌ها را در دل مخالفانشان قرار می‌دهد تا ایمان بیاورند و قدرت آن‌ها افزایش پیدا کند.



وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ أَننَىٰ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ
أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا
مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾ وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ
يُمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا
عَلَ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَالْقَهَايُمُوسَىٰ
﴿١٩﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ
سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ
تَخْرُجَ بَيضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ آيَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لَلرُّبِّكَ مِنْ آيَاتِنَا
الْكُبْرَىٰ ﴿٢٣﴾ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي
صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾
يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي
﴿٣٠﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ نُصَلِّحَكَ
كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذَرُكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَابَصِيرًا ﴿٣٥﴾ قَالَ قَدْ
أَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ يُمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾

من تو را برگزیده‌ام. بنابراین، به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا ده. ۱۳ این من‌ام؛ «الله»؛ که هیچ معبودی جز من نیست. بنابراین، مرا بپرست و برای یاد کردن من، نماز را کامل و بدون نقص به جای آور؛ ۱۴ چرا که قیامت فرا خواهد رسید. می‌خواهم (زمان) آن را مخفی نگه دارم تا به هر کسی در مقابل سعی و تلاشش جزا داده شود. ۱۵ بنابراین، کسی که به آن ایمان ندارد و از هوای نفس خود پیروی می‌کند، تو را از (توجه به) آن بازندارد؛ که در این صورت هلاک خواهی شد. ۱۶ ای موسی، آنچه در دست راست تو قرار دارد، چیست؟» ۱۷ عرض کرد: «این عصای من است. بر آن تکیه می‌کنم و با آن (به شاخه‌ها) می‌زنم و بر گوسفندانم (برگ) می‌ریزم و با آن نیازهای دیگرم را (نیز) برطرف می‌کنم.» ۱۸ فرمود: «ای موسی، آن را بیفکن.» ۱۹ آن را افکند، و ناگهان ماری شد که به

سرعت می‌خزید. ۲۰ فرمود: «آن را بگیر و نترس؛ به زودی آن را به حالت اولش بازمی‌گردانیم. ۲۱ دست را به زیر بغل خود بچسبان تا سفید و درخشان شود. بی آن‌که به سبب بیماری پیسی (، زشت شده) باشد، بیرون آید؛ که (این نیز) نشانه‌ای دیگر است. ۲۲ (این معجزات را به تو عطا کردیم) تا برخی از نشانه‌های بسیار بزرگ خود را به تو نشان دهیم. ۲۳ نزد فرعون برو که او سرکشی کرده است.» ۲۴ عرض کرد: «پروردگارا، دلم را برای پذیرش (این مسئولیت) آماده کن؛ ۲۵ و کارم را برایم آسان کن؛ ۲۶ و گره از زبانم بگشای؛ ۲۷ تا سخنم را بفهمند. ۲۸ و از خاندانم، یآوری برایم قرار ده؛ ۲۹ هارون، برادرم را. ۳۰ پشتم را به او محکم کن. ۳۱ و او را در کار من (برای رساندن پیامت به مردم) شریک کن؛ ۳۲ تا تو را بسیار پاك شماریم؛ ۳۳ و تو را بسیار یاد کنیم؛ ۳۴ زیرا تو همواره به (حال) ما بینایی.» ۳۵ فرمود: «ای موسی، بی‌شک خواسته‌ات به تو داده شد. ۳۶ به‌راستی (پیشتر هم) یک بار دیگر بر تو منت گذاشته‌ایم؛ ۳۷

پروردگارت بازگرد؛ در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو. در زمره‌ی بندگانم درآی و در بهشتم گام بگذار.»

از قرار دادن این سه آیه در کنار هم می‌توانیم نتیجه بگیریم که ۱- نماز، انسان را به یاد خدا می‌اندازد؛ ۲- یاد خدا، به او نفس مطمئنه می‌بخشد؛ ۳- و نفس مطمئنه، او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می‌رساند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۷۵).

نماز؛ تجلی توجه خدا به انسان

برخی از مفسران گفته‌اند که مقصود آیه‌ی شریف، این است که نماز را به پای دار تا من هم با مدح و ثنا به یاد تو باشم (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۴). بر این معنا، در آیه‌ی دیگر چنین تأکید شده است: «پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم.» (بقره/۱۵۲). انسانی که برای نماز برمی‌خیزد، مورد عنایت خداوند است و خدا به یاد اوست؛ چراکه توفیق خواندن نماز را به او داده است. پس نه تنها خواندن نماز، خود، شکرگزاری نعمات الهی است، شکر نیز برای خواندن آن واجب می‌شود. بنابراین، انسان هیچ‌گاه نخواهد توانست نعمت‌های الهی را شکر کامل و تام کند.

تبیین ماهیت ذکر

ذکر، هم در مقابل غفلت به کار می‌رود و هم فراموشی. غفلت یعنی نداشتن علم به علم؛ یعنی ندانم که می‌دانم. نسیان و فراموشی نیز یعنی صورت علم به کلی از خزانه‌ی ذهن زایل شود. در حالت دوم، ذکر، آثار و خواصی دارد که وقتی ذکر صورت می‌گیرد، آن آثار خود را نشان می‌دهد. مثلاً من وقتی به یاد دوستم هستم که سعی در حل مشکلاتش داشته باشم. اثر ذکر، حل مشکلات اوست؛ در حالی که ممکن است دوستم را فراموش نکرده باشم؛ اما توجهی نیز به مشکلاتش نداشته باشم؛ یعنی غفلت از مشکلات او داشته باشم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، صص ۵۰۹-۵۱۱).

مقصود از ذکر، تنها یادآوری زبانی نیست؛ بلکه توجه قلبی و عملی است. پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: سه کار است که این امت نمی‌توانند آن را (کامل) به انجام رسانند: مواسات و برابری با برادر دینی در مال؛ ادای حق مردم با قضاوت عادلانه در باره‌ی خود و دیگران؛ و خدا را در هر حال یاد کردن. منظور از این یادکرد، گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست؛ بلکه منظور این است که وقتی کار حرامی در مقابل او قرار می‌گیرد، از خدا بترسد و آن را ترک کند (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۰). / ب

۱۴. اقامه‌ی نماز، برپایی ستون دین است

خداوند، در آیه‌ی شریف، موسی را به عبادت خود دعوت می‌کند؛ لکن از میان انواع عبادات، بر نماز تأکید ویژه می‌فرماید؛ چرا که هم می‌خواهد اهمیت نماز را برساند، و هم بفهماند که نماز، بهتر از هر عملی است که خضوع عبودیت را نشان می‌دهد و ذکر خدا را به قالب در می‌آورد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵). در اهمیت نماز همین بس که ستون دین معرفی شده (بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۳۹۰)، و قوام امر دین، به اقامه و برپایی آن وابسته است.

اکثر مفسران معتقدند که مقصود آیه این است که هر وقت متذکر شدی که نمازی بر عهده داری، بخوان؛ خواه در وقت نماز باشی و خواه نباشی. این آموزه، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نیز روایت شده است. انس بن مالک می‌گوید: پیامبر خدا فرمود که هر کس نمازی را فراموش کرد، هر وقت به خاطر آورد، بخواند؛ که کفاره‌ای جز این ندارد. سپس همین آیه را تلاوت کرد (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۴).

نماز؛ بهترین وسیله برای یاد خدا

انسان، در زندگی این جهان، با توجه به عوامل غافل‌کننده، به تذکر و یادآوری نیاز دارد؛ یادآوری با وسیله‌ای که در فاصله‌های زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی‌خبری حفظ کند. نماز، این وظیفه‌ی مهم را بر عهده دارد.

انسان، صبحگاهان از خوابی که او را از همه‌چیز این جهان بیگانه کرده، بر می‌خیزد و می‌خواهد برنامه‌ی زندگی‌اش را شروع کند. پیش از هر چیز، سراغ نماز می‌رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می‌دهد، از او نیرو و مدد می‌گیرد و سپس آماده‌ی سعی و تلاش توأم با پاکی و صداقت می‌شود. باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدایی افتاد، ناگاه ظهر می‌شود و صدای مؤذن را می‌شنود: الله اکبر! ... حی علی الصلوة! پس باز سراغ نماز می‌رود در برابر معبود خود به راز و نیاز می‌ایستد، و اگر گرد و غبار غفلتی بر قلب او نشست، آن را می‌شوید و کنار می‌زند. برای همین است که خدا در نخستین دستورهای خویش در آغاز وحی به موسی می‌گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی. همو در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی رعد می‌گوید: «ذکر خدا، مایه‌ی اطمینان و آرامش دل‌هاست.»؛ و در آیه‌ی ۲۷ تا ۳۰ سوره‌ی فجر فرموده است: «ای نفس مطمئنه، به سوی



اِذَا وَحِينَا اِلَىٰ اٰمِكٍ مَا يُوْحَىٰ ﴿٣٨﴾ اِنْ اَقْدَفِيهِ فِي التَّابُوْتِ فَاَقْدِفِيهِ
 فِي الْمِيْمِ فَلْيَلْفِيْهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّوَلِيٍّ وَعَدُوٌّ لِّهٖ وَالْقَيْتُ
 عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّيْ وَلِتُصْنَعَ عَلٰى عَيْنِيْ ﴿٣٩﴾ اِذْ تَمْشٰى اُخْتُكَ
 فَتَقُوْلُ هَلْ اَدْلٰكُمْ عَلٰى مَنْ يَّكْفُلُهٗ فَرَجَعْنَاكَ اِلَىٰ اٰمِكِ كِيْ نَقَرَّ
 عَيْنُهٗا وَلَا تَحْزَنَ وَتَقْتَلِ نَفْسًا فَنَنْجِيْنٰكَ مِنَ الْعَمْرِ وَفَتَنَّاكَ فُتُوْنًا
 فَلَبِثْتَ سِنِيْنَ فِيْ اَهْلِ مَدِيْنَةٍ ثُمَّ حِثَّ عَلٰى قَدْرِ يَمُوْسٰى ﴿٤٠﴾
 وَاَصْطَنَعْتَكَ لِتَفْسِيْ ۙ اِذْ هَبَّ اَنْتَ وَاخُوْكَ بِاِيْتِيْ وَلَا تَقْبَلَا
 فِيْ ذِكْرِيْ ﴿٤١﴾ اِذْ هَبَّ اِلَىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهٗ طَغٰى ﴿٤٢﴾ فَقُوْلَا لِهٖ قَوْلًا
 لَّيْسَ لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰى ﴿٤٣﴾ قَالَا رَبَّنَا اِنَّا نَخَافُ اَنْ يَّفْرُطَ
 عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَّطْغٰى ﴿٤٤﴾ قَالَ لَا تَخَافَا اِنِّيْ مَعَكُمْ اَسْمَعُ وَاَرٰى
 ﴿٤٥﴾ فَاْتِيَاهُ فَقُوْلَا اِنَّا رَسُوْلَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيْ اِسْرٰءِيْلَ
 وَلَا تَتَّعِبْهُمْ ۙ قَدْ جِئْنَاكَ بِاٰيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَتَّبَعَ
 الْهُدٰى ﴿٤٦﴾ اِنَّا قَدْ اَوْحٰى اِلَيْنَا اَنْتَ الْعَذَابَ عَلٰى مَنْ كَذَّبَ
 وَتَوَلٰى ﴿٤٧﴾ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوْسٰى ﴿٤٨﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذٰى اَعْطٰى
 كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهٗ ثُمَّ هَدٰى ﴿٤٩﴾ قَالَ فَمَا بِالْقُرُوْنِ الْاَوَّلٰى ﴿٥٠﴾

در آن زمان که آنچه (را که لازم بود)، الهام شود، به مادرت الهام کردیم؛ ۳۸ که پسر ت را در صندوق بگذار و آن را در دریا بینداز، و (فرمان دادیم که) باید دریا او را به ساحل بیفکند تا دشمن من و دشمن او، وی را بگیرد، و محبوبیتی (شگفت‌انگیز) از جانب خود بر تو افکنم، و (این کارها را) برای (اهداف مهم انجام دادم که یکی از آن‌ها) این بود که زیر نظر خودم پرورش یابی. ۳۹ آنگاه که خواهرت (دنبال تو) راه می‌رفت و (به فرعون و اطرافیان)ش می‌گفت «آیا (می‌خواهید) شما را به سمت کسی راه‌نمایی کنم که (حاضر است) او را سرپرستی کند؟» پس (به این صورت) تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غصه نخورد. و (همچنین) فردی را به قتل رساندی و ما تو را از اندوه نجات دادیم. و تو را به اشکال گوناگون آزمودیم. بنابراین، چند سالی (هم) در میان اهالی مدین بودی. آنگاه، ای موسی، بر اساس تقدیری (معین شده به اینجا) آمدی. ۴۰ و تو را برگزیدم و ویژه‌ی

لطف و احسان خویش کردم. ۴۱ تو و برادرت، همراه آیات و نشانه‌های من بروید و در یاد من سستی نوزید. ۴۲ نزد فرعون بروید؛ که او سرکشی کرده است. ۴۳ و با نرمی با او سخن بگویید؛ بسا به یاد (خدا) بیفتد و پند بگیرد، یا (از عذابش) بترسد. ۴۴ عرض کردند: «پروردگارا، ما می‌ترسیم (پیش از تمام شدن دعوت و ارایه‌ی معجزات)، در مجازات ما شتاب کند یا طغیان (بیشتری) کند.» ۴۵ فرمود: «نترسید؛ که من با شما می‌م. (همه چیز را به خوبی) می‌شنوم و می‌بینم. ۴۶ پس نزد او بروید و بگویید: ما فرستادگان مالک و صاحب‌اختیار هستیم. بنابراین، بنی‌اسرائیل را رها و با ما همراه کن، و آنان را شکنجه نکن. حقیقتاً ما همراه نشانه‌ای از جانب مالک و صاحب‌اختیار نزد تو آمده‌ایم، و سلامت و امنیت (از عذاب الهی)، برای کسی است که از هدایت (او) پیروی کند. ۴۷ ما به وحی شده که عذاب برای کسی است که (حق را) تکذیب و (به آن) پشت کند.» ۴۸ (فرعون) گفت: «ای موسی، بنابراین (ادعاهایتان)، مالک و صاحب‌اختیار شما کیست؟» ۴۹ (موسی) گفت: «مالک و صاحب‌اختیار ما، کسی است که به هر چیزی، آفرینشش را عطا کرده؛ آنگاه آن را (در مسیر کمالش) به هدف رسانده است.» ۵۰ (فرعون) گفت: «(اگر این گونه است) وضعیت (پاداش و جزای) نسل‌های گذشته (که هیچ اثری از آنان نیست)، چه می‌شود؟» ۵۱

۴۴. بنیان دین الهی؛ محبت و رحمت

خداوند به موسی امر کرد که به سوی فرعون بروید که طغیان کرده؛ اما به نرمی با او سخن بگویید تا شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد. می‌گویند موسی نزد فرعون رفت و به او گفت: به خدای جهان ایمان آور تا جوانی و مُلک تو پایدار بماند و تا آخر عمر از لذایذ زندگی این جهان برخوردار باشی و پس از مرگ داخل بهشت شوی. فرعون در تعجب ماند و چون بدون هامان در کارها تصمیم نمی‌گرفت، هنگامی که هامان آمد، ماجرا را برایش باز گفت. هامان گفت: تو دارای عقل و تدبیر روشن هستی. تو خدایی و حالا می‌خواهی بنده‌ی خدای دیگری شوی و دیگری را پرستی؟!

خداوند با فرعون می‌گفت که ادعای خدایی می‌کنی، می‌گوید باید با نرمی صحبت کرد تا شاید متذکر شود. این خدا، با کسی که ادعای بندگی دارد، چگونه مدارا می‌کند؟ یحیی بن معاذ به درگاه خدا می‌گفت: اگر این است مدارای تو با کسی که ادعای خدایی می‌کند، چگونه است مدارای تو با کسی که ادعای بندگی می‌کند؟ (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۳۰).

جاذبه‌ی بیشینه و دافعه‌ی کمینه

برای نفوذ در قلوب مردم، هرچند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند، نخستین دستور قرآن، برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی‌ست، و توسل به خشونت، مربوط به مراحل بعد است که پیشتر از آن‌ها برخوردهای دوستانه اثر نگذاشته است. هدف از این روش، این است که مردم مجذوب و متذکر شوند و راه را پیدا کنند، یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند. هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد و افراد را بی‌سبب از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه‌ی دین به‌خوبی نشان می‌دهد که آنان هرگز از این برنامه در تمام عمرشان انحراف پیدا نکردند. آری، ممکن است که هیچ برنامه‌ی محبت‌آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه اصلاح آنان منحصر به توسل به خشونت باشد؛ اما این یک اصل کلی نیست. برای آغاز کار، برنامه‌ی نخستین، محبت است و ملایمت. این همان درسی‌ست که آیه‌ی شریف به‌روشنی به ما می‌گوید. جالب توجه این‌که در بعضی از روایات می‌خوانیم که حتی موسی مأمور بود که فرعون را با بهترین نامش صدا کند؛ شاید در دل تاریک او اثر بگذارد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۲۱۲-۲۱۳).

حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی خود به مالک اشتر در باب اخلاق رهبری و روش برخورد با مردم می‌فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان

باش. مبدا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای، برادر دینی تو، و دسته‌ی دیگر، همانند تو در آفرینش‌اند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، مرتکب اشتباهی می‌شوند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر؛ آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد.» (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

هدایت در پرتو محبت

اساس دین، محبت است (بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۹۵)، و رابطه‌ی میان صاحب ولایت و مردم، از جهت، رابطه‌ی مبتنی بر محبت است. بنابراین، یکی از مراتب ولایت، ولایت محبت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر مبنای آن به امت خود می‌فرماید: «من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست‌داشتن نزدیکانم (اهل‌بیتم).» (شوری/۲۳). این محبت است که دل‌ها را نرم، عقول را آماده و عزم‌ها را استوار می‌کند و مراتب اطاعت و ولایت‌پذیری را در بشریت ارتقا می‌دهد.

کیمیای محبت چنان کارساز است که فرعون را که ادعای ربوبیت می‌کند نیز می‌تواند به راه بیاورد. از همین رو خداوند به موسی می‌فرماید که او را از روی امید و انتظار دعوت کنید و نه از روی یأس و عدم انتظار. بدیهی‌ست که اگر انسان، کاری را با امید به انجام رساند، بهتر به ثمر می‌رسد تا کاری که با یأس آغاز شده است.

چگونه ممکن است زبان نرم، علاج سرکشی باشد؟ سرکشی، حالت استکبار و غرور است. غرور، گاه با عنف اصلاح نمی‌شود. باید در اعماق دل نفوذ کرد. پس کسی که مردم را دعوت می‌کند، باید بداند که هدفش فرو کوفتن و نابود کردن متکبر نیست، و ارشاد اوست. نیز باید بداند که نباید طغیان را با طغیان پاسخ گوید؛ بلکه پاسخ طغیان، گاه سعه‌ی صدر و نرم‌خویی‌ست. سخن نرم، درسی عملی برای سرکشان و طاغیان است تا بدانند که طغیان‌شان عملی نابخاست. همین سخن نرم، گاه اساس طغیان را منهدم می‌کند، و طاعی درمی‌یابد که برای تحقق اهدافش راه دیگری هم هست.

این اندیشه هم از این آیه به ذهن راه می‌یابد که هر طغیانگر سرکشی، تا در طغیان خویش به سطح فرعون رسد، همچنان انسان است و برای راه‌یابی و هدایت شدن فرصت دارد؛ پس نباید از هدایت افراد بشر نومید شد (تفسیر هدایت، ج ۷،

صص ۱۴۱-۱۴۲). /



قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ﴿٥٣﴾ كُلُوا
 وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾ ﴿٥٤﴾ مِنْهَا
 خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾
 وَلَقَدْ آرَيْنَهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا
 مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ
 فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا
 سَوِيًّا ﴿٥٨﴾ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحَى
 ﴿٥٩﴾ فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٦٠﴾ قَالَ لَهُمُ مُوسَى
 وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذَّابًا فَسِحْرِكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ
 مَنْ افْتَرَى ﴿٦١﴾ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرَوْا النَّجْوَى
 ﴿٦٢﴾ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ
 بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٣﴾ فَأَجْعَلُوا
 كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾

(موسی) گفت: «دانش آن، در نوشته‌ای (عظیم الشان)، نزد پروردگارم است. پروردگارم اشتباه نمی‌کند و فراموش نمی‌کند.»؛ ۵۲
 همو که زمین را برایتان (همچون) گهواره‌ای (آرام) قرار داد و در آن برایتان راه‌هایی پدید آورد و از آسمان، آبی (پاک و بارز) فرو فرستاد، و به وسیله‌ی آن، گونه‌های مختلف گیاهان را (از خاک) بیرون آوردیم. ۵۳ (از آن گیاهان) بخورید و دام‌هایتان را (نیز در آن‌ها) بچرانید. به‌راستی در این (پدیده) نشانه‌هایی برای خردمندان وجود دارد. ۵۴ شما را از زمین آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم. ۵۵ به‌راستی همه‌ی نشانه‌هایمان را به فرعون ارایه کردیم؛ (ولی) نتیجه این شد که (او) تکذیب کرد و سر باز زد. ۵۶ گفت: «ای موسی، آیا نزد ما آمده‌ای تا با جادوی خویش، ما را از سرزمین‌مان بیرون کنی؟!؛ ۵۷ پس ما (هم) قطعاً جادویی مانند آن برایت می‌آوریم.

بنابراین، در مکانی هموار، موعدی میان ما و خودت قرار بده که هیچ‌یکمان از آن تخلف نکنیم.» ۵۸ گفت: «موعد شما، روز جشن باشد، و مردم پیش از ظهر جمع شوند.» ۵۹ فرعون (از آن مجلس) بازگشت و (تمام) نیرنگ خود را جمع کرد. آنگاه (با جادوگران به مصاف موسی) آمد. ۶۰ موسی به آنان گفت: «وای بر شما! بر خدا دروغ نبندید؛ که شما را با عذابی (سخت) ریشه‌کن می‌کند. بی‌شک کسی که دروغ بزند، ناکام خواهد ماند و به مقصود نخواهد رسید.» ۶۱ پس (از بیان قاطع موسی، جادوگران) درباره‌ی کارشان با هم بحث و جدل کردند و آن صحبت خصوصی را (از دیگران) پنهان نگه داشتند. ۶۲ (آن صحبت، این بود که) گفتند: «بی‌گمان این دو نفر، جادوگرانی هستند که می‌خواهند با جادویشان، شما را از سرزمین‌تان بیرون کنند و راه و روش شما را که برترین (راه و روش) است، از بین ببرند؛ ۶۳ پس (در این حال، تمام) حیل‌های خود را گرد آورید. آنگاه در یک صف و با اتحاد (به میدان) آبیید. قطعاً کسی که امروز پیروز شود، به هدف و مقصود خود رسیده است.» ۶۴

هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» در این هنگام، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد(بقره/۲۵۸). ابراهیم در مقابل مغالطه‌ی نمرود که اذهان مردم را جلب کرد، زمین بازی را به سرعت تغییر داد.

راه کارهای فرعون برای مقابله با موسی عَلَيْهِ السَّلَام
فرعون برای مقابله با موسی و همراه کردن افکار عمومی و ایجاد اجماع عمومی برضد موسی و عوام فریبی، حيله‌هایی را به کار برد:

۱. پناه بردن به گرایش‌های قومی و ملی: فرعون ادعا کرد که موسی ساحری است که می‌خواهد شما نژاد قبطی را از سرزمین‌تان بیرون کند. معلوم است که هیچ قومی به این کار تن در نمی‌دهد؛ برای این‌که اگر به چنین عملی تن بدهد، آواره می‌شود، مال و خانه و زندگی‌اش به یغما می‌رود، و از اوج سعادت به حضيض ذلت و بدبختی سقوط می‌کند؛ آن هم قبطیانی که در میان دشمنانشان آن‌همه سوابق نفرت‌انگیز و از جمله کشتن فرزندان اقوام دیگر را داشتند.

۲. سوء استفاده از تمایلات دینی: ادعای دیگر فرعونیان، این بود که با غلبه‌ی موسی بر شما، او راه شما را که بهترین و نزدیک‌ترین راه به حق است(ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۴۲) و سنت قومیتان که همان دین وثنیت است و قرن‌ها در میان شما حکومت داشته، و با آن دین، استخوان‌هایتان محکم شده و گوشت‌ها بر بدن‌هایتان روییده، از شما می‌گیرد و مردم را متوجه خویش خواهد کرد.

مشخص است که مردم عوام، کیش و مذهب خود را، هر چه که باشد، مقدس می‌شمارند؛ به‌ویژه مذهبی که بر آن عادت کرده‌اند و آن را سنتی پاک و آسمانی می‌دانند. این اعلام خطر، برای این بود که مردم را برانگیزند تا نسبت به کیش و وثنیت پایداری و استقامت ورزند؛ البته نه برای این‌که دین وثنیت، دین حقیقی است و در آن شبهه‌ای نیست؛ چون حجت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، فساد آن را کاملاً روشن و بطلانش را بر ملا کرده بود؛ بلکه برای این بود که این کیش، سنت مقدسی است که ملیت قبطی بر آن تکیه دارد، و شوکت و عظمت‌شان بدان وابسته است و زندگی‌شان با آن تأمین می‌شود؛ چنان‌که اگر اختلاف کنند و در مقابل موسی قیام نکنند، موسی عَلَيْهِ السَّلَام بر آنان غلبه یافته، به‌کلی نابود می‌شوند(ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۲۴۳-۲۴۵).

۳. وعده‌های زیبا: فرعون با این وعده مردم را دلگرم می‌کرد و به آن‌هایی که می‌پرسیدند «آیا اگر ما پیروز شویم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟»، می‌گفت: «آری، و شما از قربان خواهید بود.»(اعراف/۱۱۳-۱۱۴). /ب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۶۲-۶۴. چگونگی تقابل اندیشه‌ی فرعون با تفکر موسی
فرعون، مدعی خدایی بود؛ لکن در ساحت ربوبیت و نه خلقت. او خود را خالق بشر نمی‌دانست؛ بلکه رب یعنی مالک مدبر آن‌ها معرفی می‌کرد. موسی از طرف خداوند مأموریت داشت که این تفکر مذموم را ریشه‌کن کند. البته فرعون نیز در برابر موسی فعال بود و با حيله‌هایی می‌کوشید عوام‌الناس را با خود همراه کند.

اندرز موسی عَلَيْهِ السَّلَام و عکس‌العمل ساحران و مردم
ساحران و مردم، ادعای الوهیت خدایان دروغین از جمله فرعون را قبول داشتند(تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۳۲) و قائل بودند که آن‌ها شریکان و شفیعان خدا هستند. موسی به آن‌ها گفت که شما به آنچه ادعا می‌کنید، علمی ندارید، و این که می‌گویید، افترا بی به خداست، و معلوم است که هر کس به خدا افترا بزند، زیان‌کار می‌شود، و این برهان بسیار روشن است و هیچ پرده و غباری بر آن نیست. همین موعظه‌ی موسی کافی بود که میان ساحران و مردم تنازع و اختلاف برپا شود. وعظ موسی، در ایشان تا حدی اثرگذار بود و باید هم همین‌طور باشد؛ برای این‌که موعظه‌ی موسی، کلمه حقی بوده که کسی نمی‌توانست به آن اشکال و خرده‌ای بگیرد، و اختلاف مزبور، در همان اولین باری که پیدا شد، در میان همین ساحران پیدا شد و از ناحیه‌ی ایشان بود، و چه بسا آن عده‌ای که در کار معارضه با موسی تردید کردند، یا تصمیم گرفتند که معارضه نکنند، بعضی از همین ساحران بودند.

تغییر زمین بازی؛ استراتژی دشمن در مقابل حق
وقتی فرعون و یارانش دیدند که مردم در کار معارضه با موسی اختلاف کردند، و این اختلاف، مایه‌ی رسوایی و شکست‌شان است، با یکدیگر خلوت کردند و پس از مشورت‌های محرمانه چنین تصمیم گرفتند که با مردم در باره‌ی حکمت و موعظه‌ای که موسی به ایشان گفته، اصلاً حرف نزنند، و نزدند؛ بلکه آن را مسکوت گذاشتند و وارد مرحله‌ی جدیدی از مقابله شدند. البته باید توجه کرد که چنین تغییراتی در زمین بازی، شگردی است که هر دو گروه حق و باطل از آن بهره می‌برند. چنین روندی را در احتجاجات میان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و نمرود نیز می‌بینیم. ابراهیم به نمرود گفت: «خدای من، کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.» نمرود گفت: «من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم.» برای اثبات این کار و مشتبه کردن امر بر مردم دستور داد که دو زندانی را حاضر کردند. پس فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد. ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد. (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان



قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ۗ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ۗ ﴿١١﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ ۗ ﴿١٢﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ۗ ﴿١٣﴾ وَالْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سِحْرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ۗ ﴿١٤﴾ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالَ أَوْءَاءُ مَتَابِرٍ هُرُونَ وَمُوسَىٰ ۗ ﴿١٥﴾ قَالَ ءَأَمْنْتُمْ لَهُ وَقَبْلَ أَنْ ءَأْذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قَطْعَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَيْكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلِتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ۗ ﴿١٦﴾ قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْيَقِينِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۗ ﴿١٧﴾ إِنَّمَا مَتَابِرُنَا لِنَعْرِفَ لِمَا خَطَايْنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۗ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۗ ﴿١٩﴾ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ۗ ﴿٢٠﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ ۗ ﴿٢١﴾

گفتند: «ای موسی، (یکی را انتخاب کن:) یا انداختن (عصای) تو اول باشد؛ یا این که ما نخستین کسی باشیم که (وسایل جادوگری اش را) می افکند.» ۶۵ گفت: «نه؛ شما (اول) بیندازید.» (آنان افکندند) و ناگهان ریسمان ها و چوب دستی هایشان، به سبب سحرشان، در خیال موسی (چنین) نمود که آن ها به سرعت حرکت می کنند. ۶۶ در نتیجه، موسی در دلش، ترسی (اندک) حس کرد. ۶۷ گفتیم: «ترس؛ چرا که بی گمان تو برتری؛ ۶۸ آنچه را که در دست راست داری، بیفکن تا (هر) آنچه را که ساخته اند، بلعد؛ زیرا ساخته های آنان، نیزنگ جادوگر است، و جادوگر به هر جا رود، به هدفش نمی رسد.» ۶۹ (عصای موسی، جادوی آنان را بلعید) و جادوگران، سجده کنان (به زمین) افتادند و گفتند: «به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.» ۷۰ (فرعون) گفت: «آیا پیش از این که به شما اجازه دهم، موسی را تصدیق کردید؟ قطعاً او استاد

شماست که به شما جادو آموخته است. پس (اکنون که این گونه است)، حتماً دست و پاهایتان را برعکس یکدیگر قطع می کنم و قطعاً شما را بر تنه های درخت خرما محکم می بندم، و (آنگاه) به حتم خواهید دانست که عذاب کدامیک از ما (دو خدا)، سخت تر و پایدارتر است.» ۷۱ گفتند: «ما تو را بر معجزات و دلایل روشنی که نزدمان آمده و بر آن کسی که ما را پدید آورده، ترجیح نخواهیم داد. بنابراین، هر حکمی می خواهی، بکن. (برای ما اهمیتی ندارد؛ زیرا) تو فقط در این زندگی دنیا (می توانی) حکم کنی؛ ۷۲ ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا خطاهایمان و (گناه) جادویی را که ما را بدان وادار کردی، بیامرزد، و خداوند، بهتر و پایدارتر است.» ۷۳ حقیقت این است که هر کس گنه کار به پیشگاه پروردگارش رود، جهنم از آن اوست. در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند. ۷۴ و کسانی که به پیشگاه او حاضر شوند، در حالی که ایمان داشته و کارهای شایسته کرده باشند، برترین درجات را خواهند داشت؛ ۷۵ باغ هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی ست و از زیر (درختان) آن، رودها جاری ست و همیشه در آن خواهند ماند. این، پاداش کسی ست که پاک شده و رشد یافته است. ۷۶

۷۰-۷۶. چگونگی برخورد فرعون صفتان عالم با مؤمنان

بعد از ایمان آوردن ساحران به موسی علیه السلام، فرعون چون بدون اجازه‌ی او به موسی ایمان آورده بودند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۴۸)، تهمتی به آن‌ها زد و تهدیدشان کرد:

تهمت فرعون به ساحران: فرعون به ساحران گفت که شما توطئه‌ای سیاسی برضد مجتمع قبطی در سرزمین مصر به راه انداخته و پیشتر با رئیس خود، موسی، قرار گذاشته‌اید که او ادعای نبوت کند و اهل مصر را به سوی خدا فرا خواند و سپس برای اثبات و استقرار دعوتش سحری بیاورد و مردم مصر مجبور شوند از سحر شما ساحران کمک بگیرند؛ آنگاه همین که در برابر او اجتماع کردید تا سحر او را باطل کنید، سحر او سحر شما را باطل کند و شما مغلوب شوید و ایمان بیاورید تا در پی شما، مردم هم ایمان آورند و طریقه‌ی پیشینیان خود را رها کنند؛ آن وقت هر کس را که ایمان نیاورد، از مصر بیرون کنید (اعراف/۱۳۳). منظور او از این تهمت این بود که عموم مردم را برضد ساحران بشوراند؛ همان‌طور که در روز اول برضد موسی شورانید.

تهدید ساحران: فرعون، ساحران ایمان‌آورده را تهدید کرد که آنان را با عذاب سختی شکنجه خواهد کرد: دست‌ها و پاهایشان را برخلاف هم قطع کرده، از تنه‌های درخت نخل آویزان‌شان می‌کند.

پاسخ دندان‌شکن مؤمنان به فرعونیان

حقیقت ایمان، در میدان جهانی و در طول تاریخ، دو طرف داشته و دارد:

۱. طرف یکم را مؤمنان جدیدالورودی تشکیل می‌دهند که نه قائل به ربوبیت فرعونیان هستند و نه چشم به زخارف دنیوی دارند؛ نه از جنود قدرت‌طلبان بیمناک‌اند و نه بر آنچه در این راه پربهجت از دست داده‌اند، محزون. کسانی که هنگام انداختن طناب‌ها و چوب‌دستی‌های خود می‌گفتند: «به عزت فرعون، ما بی‌گمان پیروزیم.» (شعراء/۴۴)، ایمان به خدا، چنان تحولی در دل‌هایشان به وجود آورد که رذیله‌ی ترس و تملق و پیروی از هوی و شیفتگی در برابر سراب زینت زندگی دنیا را به کلی کنار نهادند و در همین مدت کوتاه، عشق به حق و قدم نهادن به حوزه‌ی ولایت خدا و اعتزاز به عزت او را جایگزین آن رذایل کردند؛ چنان‌که دیگر جز اراده‌ی خدا اراده‌ای نداشتند و جز به خدا امیدوار نبودند و جز از او نمی‌ترسیدند.

۲. طرف دوم، فرعون و فرعونیان هستند که در تاریکی غفلت از مقام پروردگار خود، جز خود نمی‌بینند و به خود نسبت ربوبیت می‌دهند؛ سپاهیان گسترده دارند؛ هر کاری

می‌کنند؛ و هر حکمی می‌رانند؛ لیکن از نظر حق و حقیقت، هیچ چیز ندارند و جز به دعاوی باطل دل خوش نکرده‌اند؛ بلکه چنان مست و مغرور چهل خویش‌اند که خیال می‌کنند حق و حقیقت، خاضع و پیرو باطل می‌شود، و توقع دارند که نفوس مردم، با این‌که شعور و داوری، جزء سرشت آن‌هاست، بدون اجازه‌ی آن‌ها، چیزی را با شعور خود درک نکنند و بی‌اذن آن‌ها به هیچ حقی یقین پیدا نکنند.

آنان چنین می‌پندارند که آدمی جز این ساختمان بدنی و جسمانی که چند صباحی زندگی می‌کند و سپس فانی و فاسد می‌شود، حقیقت دیگری ندارد، و جز رسیدن به لذایذ مادی و فانی همین بدن جسمانی، سعادت دیگری برایش نیست. برای همین، مؤمنان را به عذاب دنیوی تهدید می‌کنند؛ اما مؤمنان عالم، زندگی دائمی و جاودانی را سراغ دارند که در مقابل آن، زندگی دنیای فانی، قدر و قیمتی ندارد، و سعادت و شقاوت در آنجا معنا می‌شود. پس به فرعون زمان می‌گویند: هر چه می‌خواهی، بکن؛ که تو جز بر زندگی دنیایی ما دست‌رسی نداری (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، صص ۲۵۱-۲۵۳).

قلوب مردم، در اختیار خداست و نه شیاطین

جباران مستکبر عالم در هر زمان و مکان، نه تنها مدعی‌اند که بر جسم و جان مردم حکومت دارند، بلکه می‌گویند که قلب انسان‌ها هم در اختیار و متعلق به آن‌هاست؛ پس نباید به مردم اجازه‌ی اندیشیدن مستقل داد؛ بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۲۴۷-۲۵۳). البته باید دانست که سرچشمه‌ی ایمان و باوری که قلب، مباشر و منبع آن باشد (کافی، ج ۲، ص ۵۲۴)، علم است.

چه عاملی سبب دگرگونی عمیق و سریع ساحران شد؟ چه عاملی، نور ایمان را چنان نیرومند در قلب آن‌ها تابانید که حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند؟ و طبق نقل تاریخ، گذاشتند؛ چراکه فرعون به تهدید خود جامه‌ی عمل پوشانید و آن‌ها را وحشیانه به شهادت رساند.

آیا عاملی جز علم و آگاهی مؤثر بوده است؟ آن‌ها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند و به روشنی دریافتند که برنامه‌ی موسی، سحر نیست، بلکه معجزه‌ی الهی‌ست، چنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند. پس به‌خوبی درمی‌یابیم که برای دگرگون کردن افراد یا جامعه‌های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آن‌ها آگاهی داد. /ب



به راستی به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه (از مصر) حرکت ده و برایشان راهی خشک در دریا باز کن؛ در حالی که نه از دست یافتن (فرعون به شما) ترسی داشته باشی و نه (از غرق شدن) بهراسی. ۷۷ پس (موسی چنین کرد و) فرعون با سپاهیان او را تعقیب کرد؛ پس خداوند به طرزی وحشتناک و تصور ناشدنی، آنان را (با امواجی) از دریا پوشاند. ۷۸ (آری)، فرعون، قومش را گمراه کرد؛ نه هدایت. ۷۹ ای بنی اسرائیل، به راستی که شما را از جنگال دشمنان نجات دادیم و سمت راست کوه (طور) با شما قرار گذاشتیم و «من» (که نوعی خوراکی شیرین بود) و «سلوی» را (که نوعی پرنده بود) بر شما فرو فرستادیم. ۸۰ از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی کرده‌ایم، بخورید؛ ولی (با ناسپاسی) در (بهره برداری از) آنها سرکشی نکنید؛ که در این صورت، خشم من بر شما واجب می‌شود، و هر کس که

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى ۗ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَاءٌ غَاشِيَهُمْ ۗ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَاهَدَىٰ ۗ يُبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ عَدُوِّكَ وَمَوْعِدُنَاكَ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ ۗ كَلِّمْنَا مِنْ طَبِيبٍ مَا رَزَقْنَاهُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ۗ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ۗ وَمَا عَجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَمْوَسَىٰ ۗ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ آثَرِي وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ۗ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۗ فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا ۗ قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي ۗ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ۗ

لَعْنَةُ

خشم من بر او واجب شود، بی‌شک هلاک خواهد شد. ۸۱ (البته) یقیناً من برای کسی که (از گناهانش) توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته بکند، آنگاه هدایت شود، بسیار آمرزنده‌ام. ۸۲ (هنگامی که موسی به میعادگاه خود با خدا رسید، خدا فرمود): «ای موسی، چه چیزی تو را به عجله واداشت که پیش از قوم خود آمدی؟» ۸۳ عرض کرد: «پروردگارا، آنان در پی من (در راه) اند و من برای خشنودی تو، شتابان نزد تو آمدم.» ۸۴ فرمود: «(در مورد قوم مطمئن نباش؛) که ما یقیناً قومت را پس از (رفتن) تو آزمودیم و سامری آنان را گمراه کرد.» ۸۵ به همین سبب، موسی خشمگین و بسیار اندوهناک نزد قومش بازگشت (و) گفت: «مگر پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو نداده بود؟ آیا این مدت، در نظر شما طولانی شد (و عهدتان را فراموش کردید)؛ یا این که (عمدی در کار داشتید و) خواستید خشمی (بزرگ) از جانب پروردگارتان بر شما واجب شود که با من خلف وعده کردید؟» ۸۶ گفتند: «ما با میل و اراده‌ی خود با تو خلف وعده نکردیم؛ بلکه (پس از مرگ فرعونیان)، بارهای سنگینی بر دوش ما گذاشته شد؛ یعنی زیورهای آن قوم. پس آن‌ها را (در آتش) انداختیم. آنگاه (خود) سامری (نیز زیورهایش را) همین‌گونه انداخت.» ۸۷

۸۷-۸۲. خطر بزرگ ارتجاع انقلاب‌ها

ماجرای سامری

موسی علیه السلام، برای ملاقات با خدا، به کوه طور رفت و هفتاد تن از بزرگان بنی‌اسرائیل را نیز با خود برد و برادرش هارون را جانشین خود در میان قومش قرار داد. در غیاب موسی، خداوند، قوم بنی‌اسرائیل را آزمود؛ اما آنان از پس این آزمایش به‌خوبی بر نیامدند و گمراه شدند. سامری، آن مرد هوشیار منحرف، در زمان غیبت موسی (از روز سی‌ام تا چهلیم) میان‌دار شد و از زینت‌آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دستشان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، مجسمه‌های گوساله‌ای را برای آن‌ها ساخت که صدای گوساله هم از آن شنیده می‌شد (موسی در باره‌ی صدای گوساله از خدا پرسید: پروردگارا، سامری گوساله را ساخت؛ صدای آن از چه کسی بود؟ خداوند وحی فرستاد که آن، آزمایش من بود. در این باره زیاد پرسش مکن (محاسن، ص ۲۸۴، ج ۴۲۰)). پس سامری، مردم را به پرستش آن فرا خواند. بنی‌اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه‌ی تعلیمات توحیدی موسی را فراموش کردند و گوساله را به خدایی گرفتند. موسی علیه السلام وقتی از میقات برگشت و آن وضع را دید، سخت در خشم شد و گفت: چرا وعده‌ای را که دادید (که بعد از من نیکو جانشینی‌ام کنید تا من برگردم)، خلف کردید و عهد مرا شکستید؟ مگر پروردگارتان وعده‌ی نیکو نداد که تورات را بر شما نازل کند که در آن حکم خداست و عمل به آن، مایه‌ی سعادت دنیا و آخرت است، و این‌که شما را از شر دشمن نجات دهد، در زمین به شما مکنت بخشد و نعمت‌های بزرگی به شما ارزانی کند؟ آیا تأخیر من (افزایش میقات از سی روز به چهل روز) باعث شد که مایوس شوید و نظامتان مختل شود؛ یا آنکه با کفر به خدا و طغیانگری و گوساله پرستی مشمول غضب خداوند شوید؟ (تأخیر، عامل یأس بود یا کفر) (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۲۶۶-۲۶۷).

حرکت‌های ضدانقلابی در برابر انقلاب انبیا

در برابر هر انقلابی معمولاً یک جنبش ضدانقلابی شکل می‌گیرد که می‌کوشد دستاوردهای انقلاب را در هم پیچد و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند؛ زیرا با تحقق یک انقلاب، تمام عناصر فاسد گذشته یکمتر به ناپود نمی‌شوند، و معمولاً تفاله‌هایی از آن‌ها باقی می‌مانند که برای حفظ موجودیت خویش تلاش می‌کنند و با تفاوت اوضاع و کمیت و کیفیت

آن‌ها، به اعمال ضدانقلابی آشکار یا پنهان دست می‌زنند. در جنبش «موسی بن عمران» به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی‌اسرائیل، سامری، سردمدار این جنبش ارتجاعی بود. او که مانند همه‌ی رهبران جنبش‌های ارتجاعی، با نقاط ضعف قوم خود به‌خوبی آشنا بود و می‌دانست که با استفاده از این ضعف‌ها می‌تواند غائله‌ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده‌ی عوام است، گوساله‌ای بسازد و آن را چنان در مسیر حرکت باد قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله‌ی دیگری بکوشد) تا صدایی از آن برخیزد. سپس در یک فرصت مناسب (غیبت چندروزه‌ی موسی) و با توجه به این‌که بنی‌اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت‌پرست، از موسی تقاضای بت کردند، برنامه‌ی ضدتوحیدی خود را آغاز کرد، و مواد آن را چنان ماهرانه تنظیم کرد که در مدت کوتاهی بیشتر جاهلان بنی‌اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف کرد و به شرک کشاند.

این توطئه هرچند به مجرد بازگشت موسی و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، اگر موسی بازنگشته بود، چه نتایجی به بار می‌آورد؟ به‌یقین برادرش هارون را می‌کشند یا چنان منزوی می‌کردند که صدای او به گوش هیچ‌کس نرسد! آری، هر انقلابی در آغاز چنین شکننده است و باید کاملاً بهوش بود، کمترین حرکت‌های شرک‌آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت و توطئه‌های دشمن را در نطفه خفه کرد.

همچنین باید به این حقیقت توجه کرد که بسیاری از انقلاب‌های راستین، به علل گوناگونی، در آغاز به فرد یا افراد خاصی متکی هستند که اگر آنان کنار روند، خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می‌کند. برای همین باید کوشید که معیارهای انقلابی هر چه زودتر در عمق جامعه پیاده شود، و مردم چنان ساخته شوند که توفان‌های ضدانقلاب به هیچ‌وجه آن‌ها را تکان ندهد و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند. به تعبیر دیگر، این یکی از وظایف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند، و بدون شک این امر مهم به گذشت زمان نیاز دارد؛ ولی باید کوشید که این زمان، هر چه ممکن است، کوتاه‌تر شود (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۲۷۶-۲۷۷). /



فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ
 وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا
 وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾ وَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ
 مِنْ قَبْلُ يُقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي
 وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عِكِفَاتٍ حَتَّىٰ يَرْجِعَ
 إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾ قَالَ يَهُرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾
 أَأَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾ قَالَ بَيْنَهُمْ لَا تَأْخُذْ بِحِلْيَتِي
 وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يُسَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾ قَالَ
 بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ
 الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾ قَالَ
 فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ
 مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ
 عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾ إِنَّمَا
 إِلٰهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

و بدین ترتیب، برایشان مجسمه‌ی گوساله‌ای را آشکار کرد که صدای گاو داشت، و (سامری و هم دستانش به دیگران) گفتند: «این، خدای شما و خدای موسی است. پس (او را بپرستید؛ چرا که موسی) فراموش کرده است (و در کوه طور دنبالش می‌گردد)». ۸۸ آیا توجه نکردند که آن مجسمه هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد و اختیار هیچ ضرر و سودی را برایشان ندارد؟ ۸۹ (علاوه بر این) بی‌گمان هارون پیش از آن به آنان گفته بود: «ای قوم من، شما به وسیله‌ی این مجسمه، صرفاً امتحان شده‌اید، و مالک و صاحب اختیار شما، (خدای) رحمان است. بنابراین، از من پیروی کنید و از فرمانم اطاعت کنید.» ۹۰ گفتند: «ما همچنان بر (عبادت) آن باقی خواهیم ماند تا موسی نزد ما برگردد.» ۹۱ (هنگامی که موسی بازگشت)، گفت: «ای هارون، هنگامی که دیدی آنان گمراه شدند، ۹۲ چه چیز مانع پیروی تو از من شد؟ آیا از فرمان من

سریچی کردی؟» ۹۳ گفت: «ای پسر مادرم، ریش و موی سرم را نگیر. (من چنان رفتار کردم؛) زیرا می‌ترسیدم که بگویی: میان بنی‌اسرائیل تفرقه انداختی و سفارشم را رعایت نکردی.» ۹۴ (موسی) گفت: «ای سامری، هدف از این کار چه بوده است؟ (و این چه فاجعه‌ای است که از تو سر زده است؟)» ۹۵ (سامری) گفت: «من به چیزی (درباره‌ی ساختن مجسمه) آگاه شدم که (آنان) آگاه نشدند، و قدری از آنچه را که پیامبر (خدا، موسی، از جواهر فرعونیان برای مردم) به جا گذاشته بود، برگرفتم و آن را (در آتش) افکندم (و گوساله‌ای ساختم، آری، این چنین، (هوای) نفس من، (این کار را) در نظرم زیبا جلوه داد.» ۹۶ (موسی) گفت: «بنابراین، (از میان مردم) برو؛ زیرا در زندگی دنیا، (این مجازات) برای تو مقرر شده که (با وحوش زندگی کنی و به انسان‌ها) بگویی «به من دست نزنید»، و برای تو وعده‌ای (برای هلاکت مقرر شده) است که از آن تخلف نخواهی کرد. و (اینک) به معبودت که پیوسته بر (عبادت) آن باقی مانده بودی، بنگر. بی‌گمان آن را به آتش می‌کشیم و آنگاه حتماً (خاکستر) آن را در دریا می‌پراکنیم؛ ۹۷ خدای شما فقط الله است؛ همو که هیچ خدایی جز او نیست و علم و آگاهی‌اش، همه چیز را فراگرفته است.» ۹۸

کرد؛ چنان که قرآن می‌گوید: «هارون، قبل از آمدن موسی از میعادگاه، به بنی‌اسرائیل گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته‌اید.»؛ فریب نخورید و از راه توحید منحرف نشوید. سپس اضافه کرد: «پروردگار شما بی‌گمان همان خداوند بخشنده‌ایست که این همه نعمت به شما مرحمت کرده.»؛ برده بودید، شما را آزاد کرد؛ اسیر بودید، رهایی بخشید؛ گمراه بودید، هدایت کرد؛ پراکنده بودید، در سایه‌ی رهبری مردی آسمانی، شما را جمع و متحد کرد؛ جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند و به صراط مستقیم توحید هدایت‌تان کرد. «اکنون که چنین است، از من پیروی و از فرمانم اطاعت کنید.» مگر فراموش کرده‌اید که برادرم موسی مرا جانشین خود قرار داده و اطاعتم را بر شما فرض کرده است؛ چرا پیمان‌شکنی می‌کنید؟ چرا خود را به دره‌ی نیستی می‌افکنید؟

بنی‌اسرائیل اما چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دل‌سوز در آن‌ها مؤثر نیفتاد؛ بلکه با صراحت اعلام مخالفت کردند و گفتند ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می‌دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد.»، و از او داوری بطلبیم؛ ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند! بنابراین، خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار! به این ترتیب، بنی‌اسرائیل، هم فرمان مسلم عقل را زیر پا گذاشتند، هم فرمان جانشین رهبرشان را.

البته چنان‌که مفسران نوشته‌اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می‌کند - هنگامی که هارون به وظیفه‌ی خود در این مبارزه عمل کرد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آن‌ها جدا شد و دوری‌گریزید تا مبادا اختلاط آن‌ها با یکدیگر، دلیلی بر امضای برنامه‌های انحرافی آن‌ها باشد (تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۲۷۲-۲۷۴).

درس‌های تاریخی ماجرای موسی و سامری

جریان موسی، هارون و سامری، این درس‌های بزرگ را به بشریت داده است:

۱. پیامبر اعظم ﷺ نسبت علی‌السلام به خود را مانند نسبت هارون به موسی دانستند (کافی، ج ۸، ص ۱۰۷)؛ ۲. نقش خواص و بزرگان جامعه، در جهت‌دهی به افکار و اعمال مردم، نقشی پررنگ است. عوام از خواص پیروی می‌کنند؛ مگر عوامی که با بصیرت خود، بنیان چنین تفکیکی را بر هم زده‌اند؛
۳. حسادت، عاملی اساسی در جریان ولایت‌گریزی است؛
۴. پذیرش ولایت ولی صالح، عامل نجات‌بخش امت از انحراف و گمراهی‌ست. / ب

۸۸ - ۹۸. موسی، هارون و سامری زمان خود را بشناسیم
سامری، در روزهای آخر میقات موسی عليه السلام با خداوند و غیبت ایشان در میان بنی‌اسرائیل، آن‌ها را به گوساله‌پرستی فراخواند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۶۲).

عقل ارتداد برخی از مؤمنان

سامری، به سمرون منسوب است که پسر یشاکر - از فرزندان یعقوب - بود. از آیه استفاده می‌شود که سامری در ایمان به درجه‌ای عالی رسیده بود؛ یعنی او می‌توانست چیزهایی را ببیند که دیگران نمی‌توانستند ببینند. برای مثال، او توانست جای پای جریبل را ببیند. سامری اما از کسانی بود که عاقبتی ناگوار در انتظارش بود؛ زیرا مردی فرصت‌طلب بود که می‌خواست در غیاب موسی، رهبری قوم را به دست گیرد تا به مطامع و مصالح مادی خود برسد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا بسیاری از مؤمنان مثل بلعم باعوراء و سامری، پس از ایمان، از راه منحرف می‌شوند. جواب این است: ۱. انحراف در مسیر بشر، امری ممکن است؛ زیرا عوامل انحراف بسیار است. در راه انسان، دام‌های فتنه‌ی بسیاری گسترده شده؛ که یکی از آن‌ها، حب ریاست است. بلعم، مؤمن بود؛ ولی وقتی که دید که موسی به جای او به نبوت مبعوث شده، با حسد به انحراف افتاد و به حدی سقوط کرد که خدای متعال، او را به سگی تشبیه کرد که در هر حال، چه به او حمله کنند و چه به حال خود رهایش کنند، زبان از دهان بیرون می‌کند. سامری هم از اصحاب موسی بود؛ ولی نمی‌توانست ریاست هارون را برتابد. پس گوساله ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد. زیر بن عوام هم چنین بود. همراه رسول‌الله می‌جنگید و از او دفاع می‌کرد؛ ولی چون ریاست در برابرش چهره گشود، توان پایداری از کف داد. مؤمنان صادق، کسانی هستند که در برابر عوامل انحراف چون حسد و حب دنیا مقاومت می‌کنند، و اگر نتوانند مقاومت کنند، سقوط می‌کنند و به آتش جهنم گرفتار می‌شوند؛ ۲. دیگر این که بعضی در لحظات آخر حیات منحرف می‌شوند و به جهنم می‌روند. اینان به خود مغرورند؛ ۳. سومین علت مهم انحراف، آرزوی دراز و آآمدنی‌ست که نمی‌گذارند شخص به توبه رو کند؛ زیرا می‌پندارد که همواره در این جهان خواهد بود (تفسیر هدایت، ج ۷، صص ۱۷۸-۱۷۹).

نمایش ولایت‌ناپذیری از رهبری امت

در این جنجال و غوغا، هارون، جانشین موسی عليه السلام و پیامبر بزرگ خدا، دست از رسالت خویش برداشت و به وظیفه‌ی مبارزه با انحراف و فساد، تا آنجا که توان داشت، عمل

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿١٦﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٧﴾ خَلِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٨﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٩﴾ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿٢٠﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿٢١﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿٢٢﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿٢٣﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا غِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَأَوْجٍ لَهُ ﴿٢٥﴾ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿٢٦﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿٢٨﴾ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿٢٩﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿٣٠﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿٣١﴾

بدین‌سان، برخی از سرگذشت‌های پیشین را بر تو حکایت می‌کنیم، و به راستی از جانب خود (کتابی گران‌سنگ که مشتمل بر) یادآوری (حقایق است)، به تو دادیم. ۹۹ کسی که به آن پشت کند، روز قیامت، باری بسیار سنگین به دوش خواهد کشید؛ ۱۰۰ درحالی که همیشه در (کیفر) آن (بار گناه) خواهند ماند، و چه بار بدی در روز قیامت خواهند داشت!؛ ۱۰۱ روزی که در صور دمیده شود، و در آن روز، گنه‌کاران را در حالی که کورند، گرد می‌آوریم. ۱۰۲ زیر لب به هم می‌گویند: «شما فقط ده روز (در دنیا) درنگ داشتید.» ۱۰۳ ما از سخن آنان آگاه‌تریم؛ در آن زمان که شایسته‌ترین و داناترین آنان می‌گوید: «شما فقط یک روز (در دنیا) درنگ داشته‌اید.» ۱۰۴ از تو درباره‌ی (سرنوشت) کوه‌ها می‌پرسند. پس بگو: یقیناً پروردگارم (آنها را از جای می‌کند و) ذراتش را به باد می‌دهد؛ ۱۰۵ و زمین را چون دشتی صاف و هموار رها می‌کند؛ ۱۰۶

طوری که هیچ پستی و بلندی‌ای در آن نخواهی دید. ۱۰۷ در آن روز، (همگان) از آن دعوت‌کننده‌ی (الهی) که در برابر او هیچ نافرمانی وجود ندارد، پیروی می‌کنند، و از (ترس خدای) رحمان، تمامی صداها فرو می‌نشینند و فقط صدایی آهسته (از آن جمعیت) خواهی شنید. ۱۰۸ در آن روز، شفاعت (هیچ کس برای کسی) سودی ندارد؛ مگر این‌که (خدای) رحمان درباره‌ی او اجازتی (شفاعت) دهد و سخن (شفاعت‌کننده) را در مورد شفاعت شونده بپسندد. ۱۰۹ (خدا) از آنچه (شفیعان) پیش رو دارند و آنچه پشت سرگذاشته‌اند، آگاه است و (آنان نمی‌توانند بدون اطلاع او کاری بکنند، و بدون خواست او،) به ذره‌ای از دانش او دست نمی‌یابند. ۱۱۰ چهره‌ها در پیشگاه آن زنده‌ی (حقیقی و جاودان) و آن‌که پیوسته (خلقتش را حفظ و) تدبیر می‌کند، خاکسار می‌شود. (آری،) بی‌شک هر کس بار ستمی به دوش کشیده، ناکام خواهد ماند و به مقصود نخواهد رسید. ۱۱۱ و هر کس کار شایسته‌ای بکند، در حالی که ایمان داشته باشد، از هیچ ستم و کم‌گذاشتن حقی (در مورد خود) نخواهد ترسید. ۱۱۲ بدین‌سان، آن را سخنانی (که بر تو) خوانده شده و عربی‌(است)، نازل کردیم و در آن، انواع تهدیدها را به شکل‌های گوناگون بیان کردیم تا مگر خود را (از عذاب ما) حفظ کنند، یا (قرآن، حالت) پندپذیری را برایشان پدید آورد. ۱۱۳

۱۱۳. چرا قرآن به زبان عربی است؟

خداوند، قرآن کریم را به زبان عربی نازل کرد تا درخور تعقل پیامبر ﷺ و قوم و امت ایشان باشد؛ چنانکه اگر در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی درمی‌آمد، یا اگر درمی‌آمد و به لباس واژه‌ی عربی ملبس نمی‌شد، قوم ایشان به اسرار آیات آن پی نمی‌بردند، و آن اسرار، مختص فهم پیامبر می‌ماند؛ چون وحی و تعلیمش به ایشان اختصاص دارد. این خود دلالت می‌کند بر این که چون الفاظ کتاب عزیز، وحی است، و نیز برای این که عربی‌ست، توانسته است اسرار آیات و حقایق معارف الهی را ضبط و حفظ کند. به عبارت دیگر، دو چیز در حفظ و ضبط آیات الهی دخالت دارد: ۱. وحی، از مقوله‌ی لفظ است، و اگر معانی الفاظ وحی می‌شد، و الفاظ حاکی از آن معانی، الفاظ رسول خدا ﷺ می‌بود، مثلاً مانند احادیث قدسی، آن اسرار محفوظ نمی‌ماند؛ ۲. اگر به زبان عربی نازل نمی‌شد، یا اگر می‌شد، ولی رسول خدا آن را به لغت دیگری ترجمه می‌کرد، پاره‌ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می‌ماند، و دست تعقل و فهم بشر به آن‌ها نمی‌رسید. آری، این معنا بر صاحبان نظر و متدبران در آیات قرآنی پوشیده نیست که خداوند متعال در این بیانات تا چه اندازه الفاظ را با توجه به معانی‌شان در جای نیکو نشانده است و آن‌ها را به دو دسته‌ی محکّمات و متشابهات تقسیم کرده، و محکّمات آن را «أمّ الکتاب» خوانده که متشابهات نیز به آن‌ها باز می‌گردد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۱، صص ۱۰۱-۱۰۲).

کلمه‌ی «عربی» گرچه به معنی زبان عربی‌ست، در اینجا از دو نظر به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن اشاره می‌کند: ۱. اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان‌شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن، از قوی‌ترین ادبیات است؛ ۲. جمله‌ی «صرفنا»، اشاره به بیانات متفاوتی‌ست که قرآن از یک واقعیت دارد؛ مثل این که وعید و مجازات مجرمان را گاهی در لباس بیان سرگذشت امت‌های پیشین، گاهی به صورت خطاب به حاضران، گاهی در شکل ترسیم حال آن‌ها در صحنه قیامت، و گاه به لباس‌های دیگر بیان می‌کند.

این ویژگی قرآن، عامل تحقق چند معناست:

۱- از طرفی، عامل تحقق تقوا برای ناپرهیزکاران، و از طرف دیگر، تذکر و یادآوری برای پرهیزکاران است (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۱۱)؛ ۲- از مقابله‌ی ذکر با خشیت در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی طه و مقابله‌ی ذکر با تقوا در آیه‌ی شریف به نظر می‌رسد که مراد از تقوی در اینجا، پرهیز از عناد و لجاج با خدا باشد که لازمه‌ی

خوف و خشیت و احتمال ضرر است؛ نه آن تقوای مترتب بر ایمان که عمل به طاعات و اجتناب از سیئات است. مراد از احداث ذکر نیز حصول تذکر است. بنابراین، معنای آیه این می‌شود که ما این کتاب را خواندنی و عربی نازل کردیم و در آن وعیدهایی به عبارات گوناگون آوردیم تا شاید تقوی کنند یا ذکری برایشان حادث شود؛ یعنی شاید احتمال خطری در دل‌هایشان راه یابد و احتمال دهند که این قرآن حق است و در دشمنی با حق، خطر هست، و در نتیجه، خشیتی در دلشان بیفتد، و در پی آن، دست از دشمنی با خدا بردارند، یا یاد حق به دلشان راه یافته، بدان معتقد شوند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹۹)؛ ۳- قرآن را نازل کردیم تا قوم عرب، پیش از نزول عذاب، تقوی پیشه کنند؛ یا قرآن نیز برای ایشان پند و عبرت باشد؛ یعنی به وسیله‌ی قرآن به یاد کيفر اقوام پیشین بیفتند و عبرت گیرند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۶، ص ۷۶).

بنابراین، بر اساس آیه می‌توان نتیجه گرفت که این دو اصل، از اصول مؤثر تعلیم و تربیت است: ۱. صراحت در بیان و رسایی عبارات و روشنی و دل‌نشین آن‌ها؛ ۲. بیان مطالب در لباس‌های گوناگون؛ چنانکه موجب تکرار و ملالت نشود و در دل‌ها نفوذ کند (تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۱۲).

قرآن؛ کتاب جامع

خدای سبحان می‌فرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکرده‌ایم.» (انعام/۳۸)؛ و «در قرآن، بیان هر چیزی هست.» (نحل/۸۹). قسمتی از قرآن، گواه قسمتی دیگر است، و اختلافی میان آن‌ها نیست؛ چنانکه «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد، اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.» (نساء/۸۲). همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود و اسرار نهفته‌ی آن پایان نمی‌پذیرد، و تاریکی‌ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۸).

امام صادق علیه السلام فرموده است: دو گروه در هیچ امری اختلاف نمی‌کنند مگر این که اصلی برای آن در کتاب خداوند وجود دارد؛ لکن عقول مردم بدان نمی‌رسد (البرهان، ج ۱، ص ۵). آیا این قرآن که رافع اختلافات و مبین همه‌چیز است، و چاره‌ی همه‌ی مشکلات بشر در آن آمده، خود ممکن است روشن نباشد و از فصاحت و بلاغت تهی باشد؟ / ب



فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿۱۱۴﴾ وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فُلْسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۱۶﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ ﴿۱۱۷﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿۱۱۸﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿۱۱۹﴾ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ ﴿۱۲۰﴾ فَآكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفَقَا يَخِصْفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿۱۲۱﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿۱۲۲﴾ قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَىٰ ﴿۱۲۴﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۲۵﴾

پس بسیار والا و بلندمرتبه است «الله» (آن) فرمان روا که حق و پابرجاست. پیش از تمام شدن وحی قرآن، در (خواندن) آن شتاب مکن و بگو: پروردگارا، بر دانش من بیفزای ۱۱۴ به راستی پیش از این، به آدم سفارش کردیم (که نزدیک آن درخت نشود)؛ ولی (او) فراموش کرد، و ما برای او اراده ای محکم نیافتیم. ۱۱۵ زمانی (را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم: «(برای احترام)، بر آدم سجده کنید.» پس جز ابلیس، (همه) سجده کردند؛ (اما) او سرپیچی کرد. ۱۱۶ پس (هنگامی که سرپیچی کرد)، گفتیم: «ای آدم، این، دشمنی برای تو و همسر توست. پس مبدا را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت خواهی افتاد؛ ۱۱۷ تو در اینجا این (امتیاز) را داری که نه گرسنه می شوی و نه برهنه؛ ۱۱۸ و در آنجا تشنه نمی شوی و (گرمای) آفتاب، تو را نمی رنجاند.» ۱۱۹ پس از آن، شیطان،

آهسته و آرام با او حرف زد (و) گفت: «ای آدم، آیا (می خواهی) تو را به درخت جاودانگی و فرمانروایی بی زوال راه نمایی کنم؟» ۱۲۰ بدین ترتیب، از (میوهی) آن (درخت ممنوعه) خوردند. در نتیجه، شرمگاه هایشان بر آنان آشکار شد و شروع به پوشاندن خود با برگ (درختان) آن باغ کردند. (آری، آدم، پروردگارش را نافرمانی کرد، و برای همین، از رسیدن به خواسته اش محروم شد. ۱۲۱ آنگاه پروردگارش او را برگزید و توبه ی او را پذیرفت و وی را هدایت کرد. ۱۲۲ فرمود: «هر دو، (همراه شیطان، از این مکان و منزلت) فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما (یعنی شیاطین)، دشمن برخی دیگر (یعنی انسان ها) است. پس اگر هدایتی از جانب من نزد شما آمد، کسی که از هدایت من پیروی کند، گمراه و تیره بخت نخواهد شد؛ ۱۲۳ و هر کس که از یاد من دل بگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت، کور محسورش می کنیم؛ ۱۲۴ می گوید: پروردگارا، چرا مرا کور محسور کردی؛ حال آن که من (در دنیا) بینا بودم؟ ۱۲۵

داده است. پس آنان دچار معیشت ضنك در دنیا نمی‌شوند (ر.ک: مجمع‌البیان، ج. ۷، ص. ۳۴، به نقل از ابن‌مسعود، و روح‌المعانی، ج. ۱۶، ص. ۳۷۷). این حرف صحیح نیست؛ زیرا قرآن به فرد مؤمن و کافر نظر دارد و نه زندگی ایشان. جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن، حیات آزاد و سعادتمندی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است؛ هرچند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد. کافر اما دارای چنین حیاتی نیست؛ هرچند برخوردار از مال زیاد باشد، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می‌شود: نارضایتی از آنچه دارد؛ و دل‌بستگی به آنچه ندارد. این است معنای زندگی تنگ (ترجمه‌ی المیزان، ج. ۱۴، ص. ۳۱۴-۳۱۶).

بنابراین، تنگی معیشت صرفاً بدین سبب نیست که فرد درآمد کمی دارد. ای بسا پول و درآمدش هنگفت است؛ ولی بخل و حرص و آز، زندگی را بر او تنگ کرده است؛ چنان‌که نه‌تنها میل ندارد در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویی نمی‌خواهد آن را به روی خویش بگشاید. به فرموده‌ی حضرت علی علیه‌السلام، «انسان بخیل، حتی اگر ثروتمند باشد، مانند فقیران زندگی می‌کند؛ اما محاسبه‌ی او در قیامت مانند محاسبه‌ی فقرا نیست؛ بلکه مانند محاسبه اغنیاست.» (تفسیر نمونه، ج. ۱۳، ص. ۳۲۸).

اعراض از یاد خدا؛ عامل نابودی جوامع

در جامعه‌هایی که از یاد خدا روی گردانده‌اند، مسئله بسیار وحشتناک است؛ جوامعی که به‌رغم پیشرفت شگفت‌انگیز صنعت و فراهم بودن همه‌ی وسایل زندگی، در اضطراب و نگرانی شدید به سر می‌برند، در تکنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می‌بینند. در این جوامع، همه از هم می‌ترسند؛ هیچ‌کس به دیگری اعتماد نمی‌کند؛ رابطه‌ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی‌ست؛ بار تسلیحات سنگین به سبب ترس از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آن‌ها را در کام خود فرو برده، و پشت‌هایشان زیر این بار سنگین خم شده است. زندان‌ها مملو از جنایت‌کاران است، و در هر ساعت و دقیقه، طبق آمارهای رسمی‌شان، قتل‌ها و جنایت‌های هولناکی اتفاق می‌افتد. آلودگی به مواد مخدر و فحشا، برده و اسیرشان کرده است. در محیط خانواده‌هاشان، نه نور محبتی‌ست و نه پیوند عاطفی نشاط‌بخشی. آری، این است زندگی سخت و معیشت ضنك (همان، ص. ۳۲۹). / ب

۱۲۴-۱۲۵. آبادانی دنیا و آخرت؛ در پرتو یاد خدا

کلمه‌ی «عیش»، به معنای زندگی مخصوص حیوان است، و معیشت، چیزی‌ست که با آن، زندگی و عیش تحقق می‌پذیرد (المفردات، ص. ۵۹۶).

خداوند در آیه‌ی شریف می‌فرماید که هرکسی از یاد من اعراض کند، معیشت او را تنگ خواهم کرد.

رابطه‌ی میان روگردانی از یاد خدا و زندگی تنگ

علت این‌که خداوند میان اعراض از یاد خود و معیشت تنگ رابطه برقرار کرده، این است که کسی که خدا را از یاد برد و با او قطع رابطه کند، دیگر چیزی غیر دنیا نمی‌ماند که وی بدان دل ببندد و آن را مطلوب یگانه‌ی خود قرار دهد. در نتیجه، همه‌ی کوشش‌های خود را منحصر در آن می‌کند و فقط سرگرم اصلاح زندگی دنیایش می‌شود و روز به روز آن را توسعه‌ی بیشتری می‌دهد و عمرش را به تمتع از آن می‌گذراند؛ در حالی که این معیشت، کم باشد یا زیاد، او را آرام نمی‌کند؛ برای این‌که هر چه از آن به دست آورد، او را قانع و راضی نمی‌کند، و پیوسته به اضافه‌تر از آن چشم می‌دوزد؛ بدون این‌که این حرص و تشنگی‌اش به جایی منتهی شود. پس چنین کسی یکسره در فقر و تنگی به سر می‌برد و همیشه دلش علاقه‌مند به چیزی‌ست که ندارد. البته همه‌ی این‌ها، غیر از غم و اندوه و اضطراب و ترس‌ست که از نزول آفات و روی آوردن ناملایمات و فرا رسیدن مرگ و بیماری و شر حسودان و کید دشمنان دارد. پس او همواره میان آرزوهای برآورده‌نشده و ترس از فراق آنچه برآورده شده، به سر می‌برد؛ در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می‌شناخت و به یاد او بود و او را فراموش نمی‌کرد، یقین می‌کرد که نزد پروردگار خود حیاتی دارد که با مرگ آمیخته نیست، و ملکی دارد که زوال نمی‌بیند، و عزتی دارد که با ذلت همراه نیست، و فرح و سرور و رفعت و کرامتی دارد که هیچ مقیاسی نمی‌تواند اندازه‌اش را تعیین کند یا سرآمدی آن را به آخر برساند. نیز یقین می‌کند که دنیا، دار مجاز است، و حیات و زندگی دنیا در مقابل آخرت، پشیزی بیش نیست. اگر او این را بشناسد، دلش به آنچه خدا برایش تقدیر کرده، قانع می‌شود، و معیشتش هر چه باشد، برایش فراخ می‌شود و دیگر روی تنگی و ضنك را نمی‌بیند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که مراد از معیشت ضنك، عذاب قبر و شقاوت‌های زندگی برزخی‌ست؛ چون می‌بینیم که بسیاری از اعراض‌کنندگان از یاد خدا، زندگی دنیایی بسیار وسیع دارند، و دنیا به تمام معنا خود را در اختیار آنان و به کام آنان قرار



قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى ﴿١٣٦﴾
 وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَعَلَذَابُ الْآخِرَةِ
 أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٣٧﴾ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ
 يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ ﴿١٣٨﴾
 وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامًا وَاجِلٌ مِّسْمَى ﴿١٣٩﴾
 فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
 وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
 تَرْضَى ﴿١٤٠﴾ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَاهُ مِنْ زِينَةٍ لَهُمْ
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٤١﴾ وَأَمْرٌ
 أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ
 وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ﴿١٤٢﴾ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ
 أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٤٣﴾ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ
 بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَدَّبِعَ
 آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ﴿١٤٤﴾ قُلْ كُلُّ مَرْبُوصٍ فَارْتَبصُوا
 فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿١٤٥﴾

می‌فرماید: (تو در دنیا هم) بدین‌سان (بودی؟) آیات و نشانه‌های ما، نزد تو می‌آمد (تو با کوردلی)، آن‌ها را به فراموشی می‌سپردی، و امروز مانند آن (فراموش‌کاری)، به فراموشی سپرده خواهی شد. «۱۲۶ و هر کس را که از حد (خود) تجاوز کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده باشد، این‌گونه کیفر می‌دهیم، و البته عذاب آخرت، سخت‌تر و پایدارتر است. ۱۲۷ آیا (این نکته، حقیقت را) برایشان روشن نکرده است که چه بسیار مردمان هم‌عصری را که پیش از آنان بودند، هلاک کردیم، و (هم‌اکنون، اینان با آرامش) درخانه‌های آنان راه می‌روند؟ به راستی در این (نکته)، نشانه‌هایی (بزرگ) برای خردمندان است. ۱۲۸ اگر نبود سخنی از سوی پروردگارت که پیشتر (درباره‌ی تأخیر عذاب تا قیامت) صادر شده است و (نیز) مدت معین زندگی (که لحظه‌ای کم یا زیاد نخواهد شد)، قطعاً (هلاکت) گریبان‌شان را می‌گرفت. ۱۲۹ بنابراین، بر سخنان‌شان صبر

کن، و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن، (به وسیله‌ی نماز)، در حالی که پروردگارت را می‌ستایی، (از هر عیب و نقصی) منزهاش شمار و همراه (این نیایش در) اول و آخر روز، ساعتی از شب را به پاک شمردن (خدا) بگذران؛ به امید این‌که (به قضای الهی) راضی شوی. ۱۳۰ هرگز به آنچه که گروه‌هایی از آنان را با آن‌ها بهره‌مند کرده‌ایم، - یعنی تجمل و زیور زندگی دنیا - تا آنان را به‌وسیله‌ی آن بیازماییم، چشم مدوز. (البته) روزی پروردگارت، بهتر و پایدارتر است. ۱۳۱ خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و (خود نیز) در (برپایی) آن بسیار شکیبا باش. از تو هیچ رزقی نمی‌خواهیم؛ ما (خود) به تو روزی می‌دهیم، و فرجام (نیکو) برای تقوا (پیشگان) است. ۱۳۲ (مشركان) گفتند: «چرا (محمد) برایمان معجزه‌ای از سوی پروردگارش نمی‌آورد؟» مگر (این قرآن که) شاهد و دلیلی روشن بر محتوای کتاب‌های (آسمانی) گذشته است، نزدشان نیامده است؟ ۱۳۳ اگر ما پیش از (نزول) قرآن، آنان را با عذابی (دردناک) هلاک می‌کردیم، حتماً می‌گفتند: «پروردگارا، چرا پیامبری نزد ما نفرستادی تا پیش از ذلت و رسوایی‌مان، از آیات تو پیروی کنیم؟» ۱۳۴ بگو: همه چشم به راه‌اند. پس شما (هم) چشم به راه باشید؛ زیرا به‌زودی خواهید دانست که چه کسانی در راه راست حرکت می‌کنند و چه کسانی هدایت یافته‌اند. ۱۳۵

پس اگر تمکّن مادی کفار و مشرکان را دیدیم، نباید مانند جبری مسلک آن را به حساب حقانیت اعتقاد یا محبوبیت و مقبولیت‌شان نزد پروردگار بگذاریم.

دنیای مذموم و دنیای ممدوح

در تعبیر دینی، با دو دنیا مواجه‌ایم؛ دنیای مذموم و دنیای ممدوح. نکته‌ی مهم این‌که در هر دو ساحت، دنیا، ماهیت وسیله‌ای دارد و نه هدفی. همچنان‌که دنیا، وسیله‌ی خوبی برای تقرب به خداوند است، وسیله‌ی مؤثری برای دور شدن از او نیز هست. دنیا، از طرفی، محل تجارت اولیای خدا (الحیة، ج ۵، ص ۱۰۶) و مزرعه‌ای برای آخرت است، بدین معنا که جایگاه ما در آخرت، رابطه‌ی مستقیمی با اعمال ما در دنیا دارد، و از طرف دیگر، چنان‌که در کلام حضرت علی (ع) آمده است: «دنیا (ی حرام) و آخرت، دو دشمن متفاوت و دو راه جدای از یکدیگرند. پس کسی که دنیاپرست باشد و بدان عشق ورزد، از آخرت کینه دارد و با آن دشمنی می‌کند. آن دو، همانند شرق و غرب، از هم دورند، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می‌شود. آن دو، چون دو زن در نکاح یک شوهرند (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۲).

البته آنچه دنیای واحد را مذموم یا ممدوح می‌کند، کیفیت ارتباط انسان با آن است. دنیا متعلق به انسان است یا انسان متعلق به دنیا است؛ انسان، اسیر دنیا است؛ یا دنیا، تحت سیطره و تسخیر انسان. گفتار دقیق‌تر این‌که دنیای مذموم، فعل آدمی و تعلقات نابجای او به مظاهر دنیا است. دنیای ممدوح نیز فعل آدمی و بهره‌برداری مناسب او از مظاهر دنیا است. از این روست که امیر بیان علی (ع) در وصف پرهیزکاران می‌فرماید: «آگاه باشید، ای بندگان خدا که پرهیزکاران، از دنیای زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند. با مردم دنیا در دنیاشان شریک شدند؛ اما مردم دنیا در آخرت آن‌ها شریک نکردند. پرهیزکاران، در بهترین خانه‌های دنیا سکونت کردند، بهترین خوراک‌های دنیا را خوردند و همان لذت‌هایی را چشیدند که دنیا داران چشیده بودند، و از دنیا همان بهره‌ای را گرفتند که سرکشان و متکبران گرفتند. سپس از این جهان با زاد و توشه‌ی فراوان و تجارقت پرسود به سوی آخرت شتافتند. لذت پارسایی در ترک حرام دنیا را چشیدند، و یقین داشتند که در روز قیامت از همسایگان خدایند؛ جایگاهی که هر چه درخواست کنند، به آنان داده می‌شود، و هر گونه لذتی در اختیارشان قرار دارد (همان، نامه‌ی ۲۷). / ب

۱۳۱. دنیا؛ دار آزمون‌های سخت

دنیا، دار آزمون و امتحان است. نباید انسان توهم کند که در این دنیا، تمام حساب‌هایش تسویه خواهد شد؛ بلکه زینت دنیایی که به او داده می‌شود، همه برای این است که عیار اخلاص و ایمانش سنجیده شود. از این رو خداوند می‌فرماید: «ما آنچه را که روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا آن‌ها (انسان‌ها) را بیازماییم که کدامین‌شان بهتر عمل می‌کنند.» مدرک تحصیلی، مشاغل و پست‌های عالی، مال زیاد، محبوبیت و مشهوریت و ... همه و همه، زینت دنیا و وسیله‌ی امتحان انسان است. کسی که به هر یک از این زینت‌ها رسید، نباید بپندارد که چون محبوب خداست، به آن‌ها رسیده است؛ چراکه نعمت‌های الهی، ابتدایی‌ست؛ یعنی بر اساس استحقاق نیست؛ بلکه صرفاً برای امتحان است (صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۱۲). البته این‌که نعمات خداوند ابتدایی‌ست نافی محاسبه‌مند بودن و وجود نظام علی در عالم نیست؛ بلکه باید همه‌ی این محاسبات و نظام علی را نیز در فضای آزمون و امتحان الهی تفسیر کرد. توضیح این‌که قواعدی بر مبنای نظام علی در عالم وجود دارد. برای مثال، صله‌ی رحم، به مال برکت می‌دهد (کافی، ج ۴، ص ۴۵۷)؛ اما برکت مال که نتیجه‌ی صله‌ی رحم است، خود نیز آزمون الهی‌ست.

آزمونی به نام تمتع دنیوی

خداوند، آزمون بزرگی به نام تمتع و تمکّن دنیوی برای بشر ترتیب داده است که دو گروه را تحت پوشش قرار می‌دهد: ۱- کسانی که از متاع دنیا برخوردارند؛ ۲- کسانی که این بهره‌مندی و برخورداری را مشاهده می‌کنند.

در آیات متعددی از قرآن نیز به هر دو گروه به نوعی خطاب شده است:

۱- خداوند به پیامبر اعظم (ص) در آیه‌ی شریف می‌فرماید که چشم خود را به زینت حیات دنیا و نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از مردم داده‌ایم تا امتحان‌شان کنیم (و ببینیم که با آنچه روزیشان کرده‌ایم، چه می‌کنند)، مدوز؛ زیرا آنچه پروردگارت به‌زودی در آخرت روزی‌ات می‌کند، بهتر و ماندنی‌تر است.

۲- یا می‌فرماید: «(فزونی) اموال و اولاد آن‌ها، تو را در شگفتی فرو نبرد. خدا می‌خواهد آنان را به وسیله‌ی آن، در زندگی دنیا عذاب کند، و در حال کفر همبرند.» (توبه/۵۵).

۳- در آیه‌ی دیگری می‌فرماید که: «اگر (تمکّن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه‌ی مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان کافر می‌شدند، خانه‌هایی با سقف‌هایی از نقره و نرده‌بام‌هایی قرار می‌دادیم که از آن بالا روند» (زخرف/۳۲).